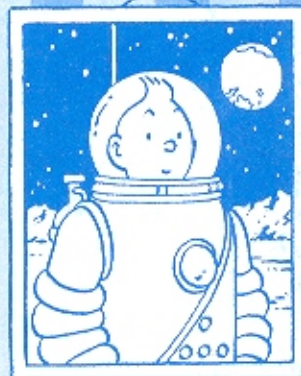
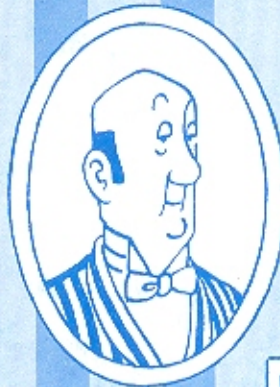
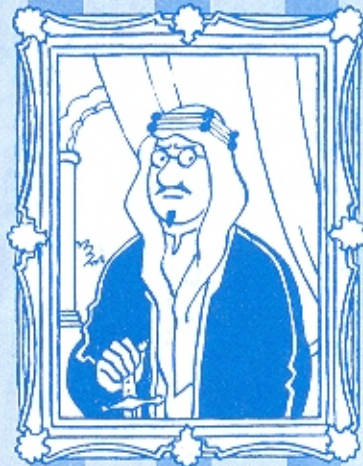


داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

تن تن در آمریکا





ماجراهای تن تن و میلو بزبانهای زیر ترجمه و منتشر شده است :

نام ناشر	نام ناشر	توسط	انتشارات	زبان
هامبورگ	CARLSEN	•	•	آلمانی
نیویورک	GOLDEN PRESS	•	•	انگلیسی
لندن	METHUEN & Co.	•	•	انگلیسی
ریودز آبرو	DISTRIBUIDORA RECORD LTDA	•	•	پرتغالی
کپنهاگ	ILLUSTRATIONSFORLAGET	•	•	دانمارکی
بارسلون	JUVENTUD	•	•	اسپانیایی
هلستکی	WERNER SODERSTRÖM	•	•	فنلاندی
آتن	PEGASUS	•	•	یونانی
تل آویو	MIZRAHI	•	•	عبری
ژن	GANDUS	•	•	ایتالیایی
دورنیک	CASTERMAN	•	•	هلندی
توکیو	SHUFUNOTOMO	•	•	ژاپنی
لیسبون	ASTER	•	•	پرتغالی
استکهلم	ILLUSTRATIONSFÖRLAGET	•	•	سوئدی
تورن - بلژیک	CASTERMAN	•	•	فرانسوی
تهران	یونیورسال	•	•	فارسی

© Casterman - Droits de traduction et de reproduction réservés pour tous pays.

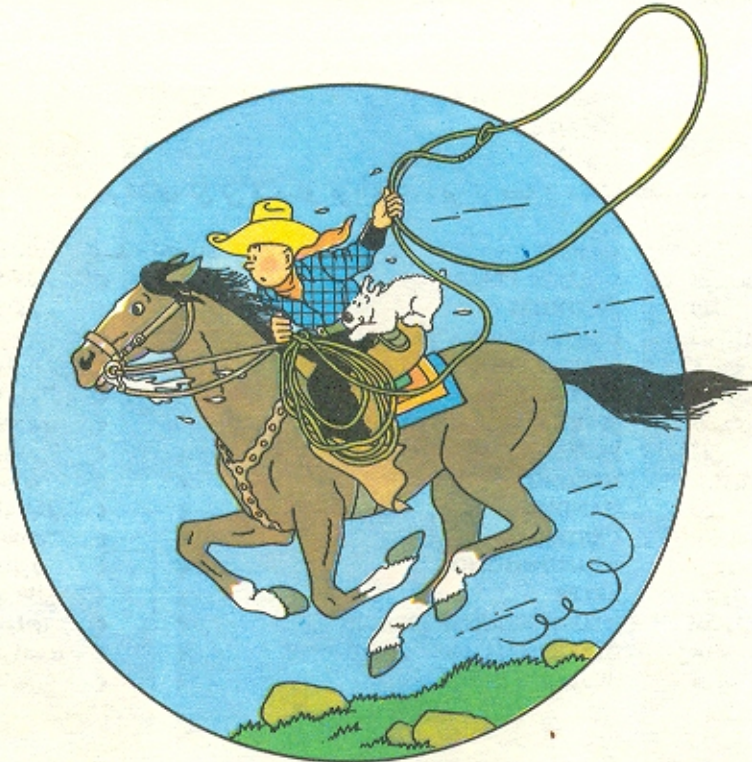
حق چاپ ، ترجمه ، تقلید ، اقتباس و کپی برداری مخصوص و محفوظ و منحصر به «شرکت انتشارات یونیورسال» میباشد .

صندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۸۹۲۸۹۷

هرزه

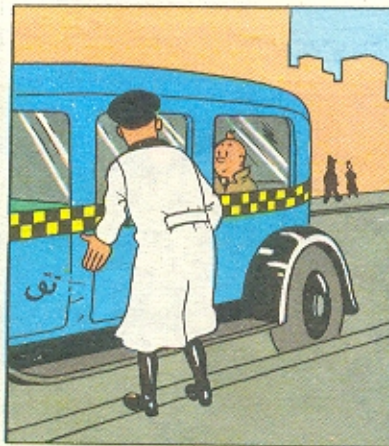
داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

تن تن در آمریکا



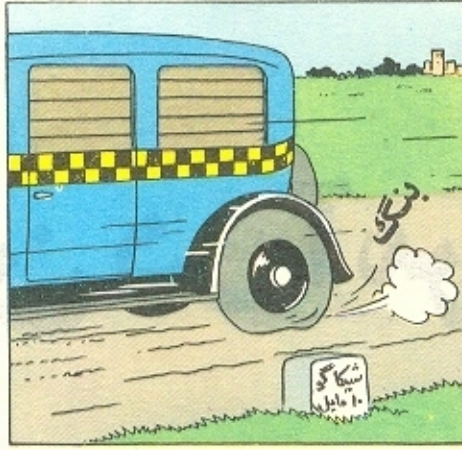
انتشارات پونیورسال

تن تن در آمریکا



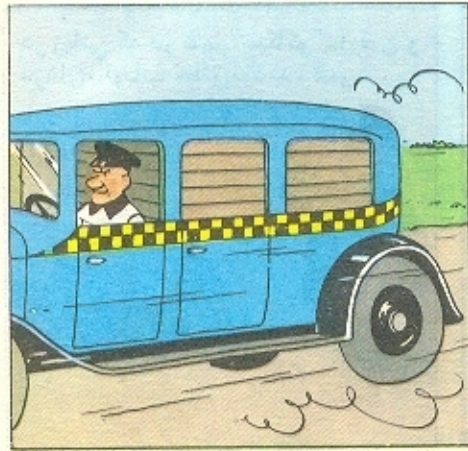


آه! لعنت به این شانس! ... پنجره کردم! ...



مگه چه خبره؟ ... واسه چی مارو زندونی کردن؟ کرکره هام از فولادن! ...

بد مصب از بس محکمه گازم نمیتونم بگیرم!



خیلی خوب ... بموقع بموعدا گاه می رسمیم ...



وقتو نباید از دست داد ، هرچه زودتر باید عوضش کنم!



شانس آوردیم میلو ، اینم موتور پلیس ...



مسخره است! ... آدم تو کشور اتوموبیل باشه و ناچار بشه ۱ کیلومتر راه رو پیاده گز کنه! ...



سفر بخیز دوست عزیز! وقتی بفهمه درشو اره کردم و در رفتم، چه حالی می شه!



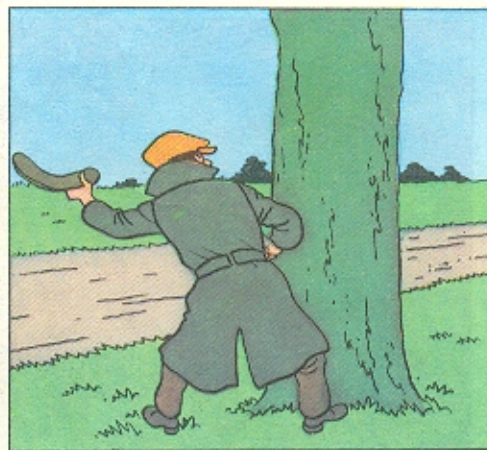
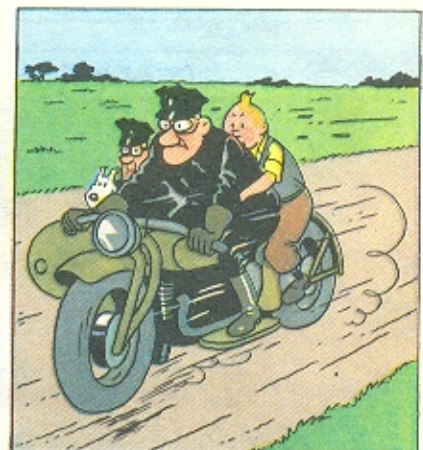
با این سرعت ، فوری بهش می رسمیم ...



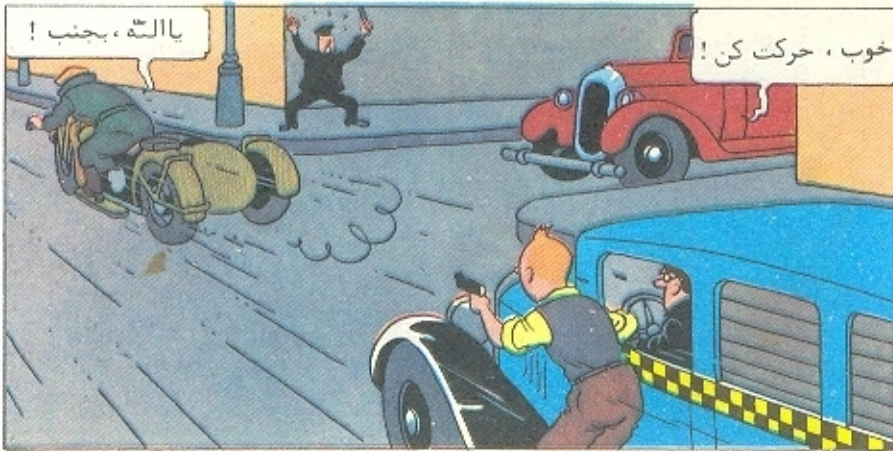
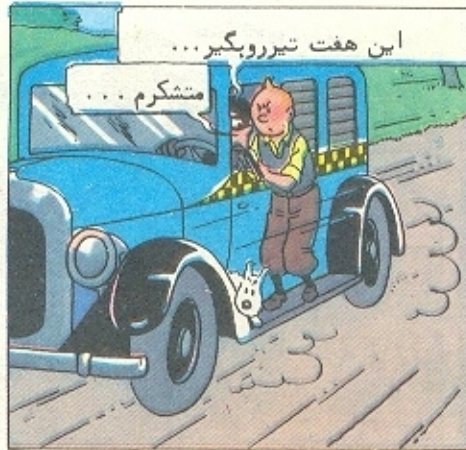
میلو محکم بشین ، از هیچی نترس ...

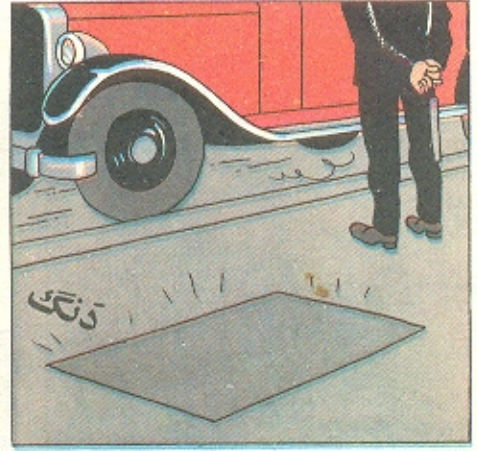
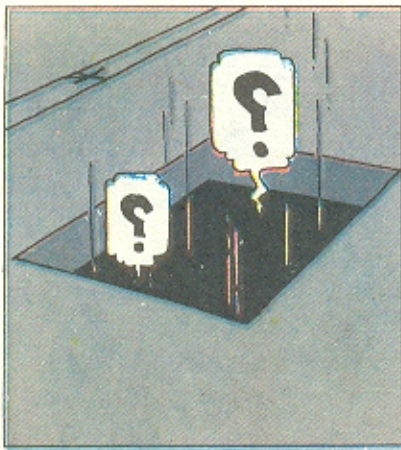


ممکنه اتوموبیلی رو که حالا از کنارش رد شدید بگیرید و شوقرشو دستگیر کنید؟ اون میخواست منو بدزده!

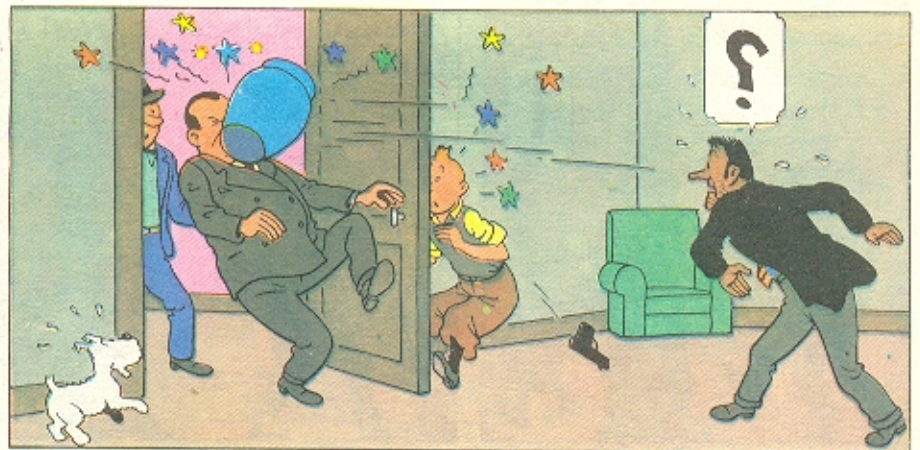


نوعی اسلحه که در استرالیا معمول است و بومرانگ نام دارد .





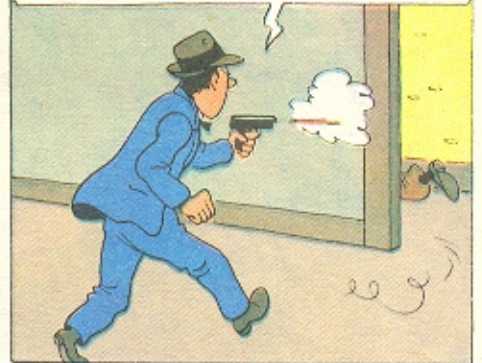




خوب شد، رفت... تا برگرد باید دست و پای این دوتارو ببندم...



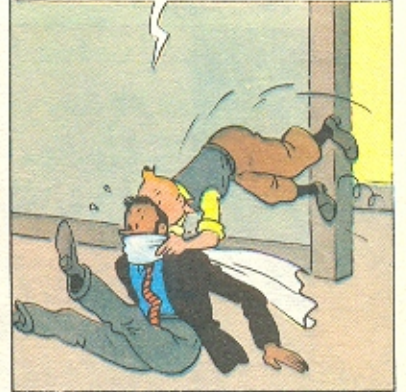
لعنت بر شیطان، عجب پسره لعنتیه، یه نفری حساب ارباب و پیترو رو رسیده...!



پسر لعنتی! آخه کجا قایم شده...؟



آهان! این یکی...!



الو... زود بیا اینجا! یه جوون دیوونه رو که ادعا می کنه آل کاپون و دو تا از رفقا شو دستگیر کرده توقیف کردم...

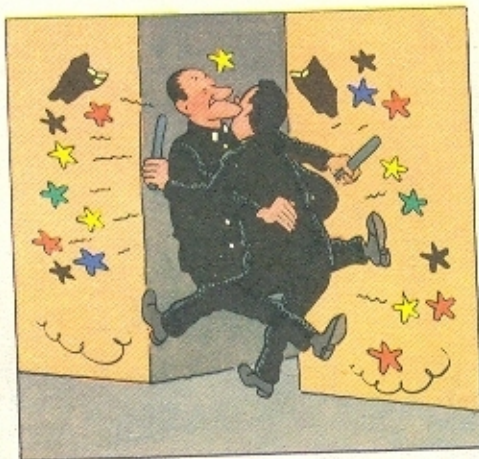


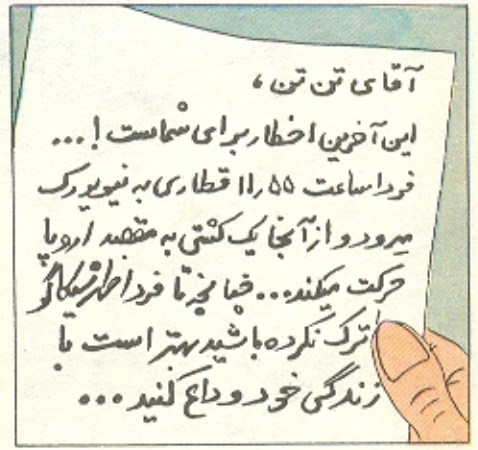
عجله کنید آقای پاسیان، من آل کاپون معروف و دو تا از رفقا شو دستگیر کردم!

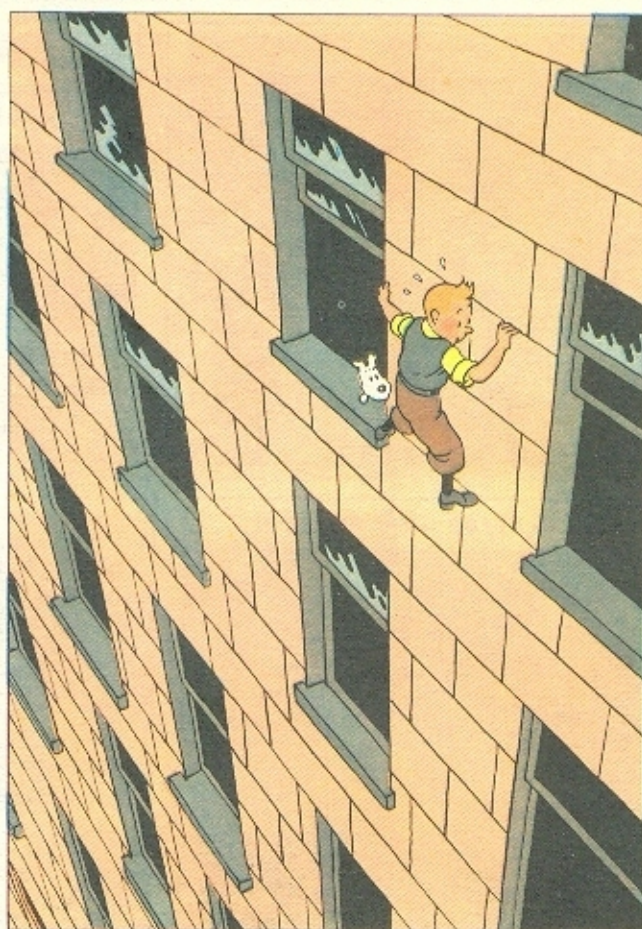
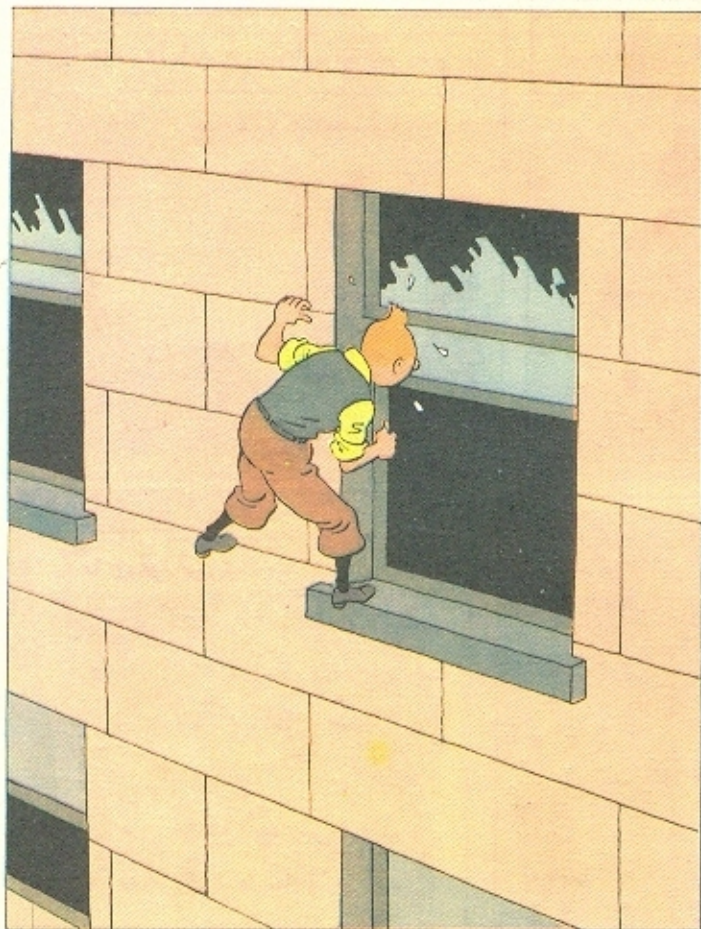


آهان! اینهم سهم سومی!... حالا بریم سراغ پلیس...

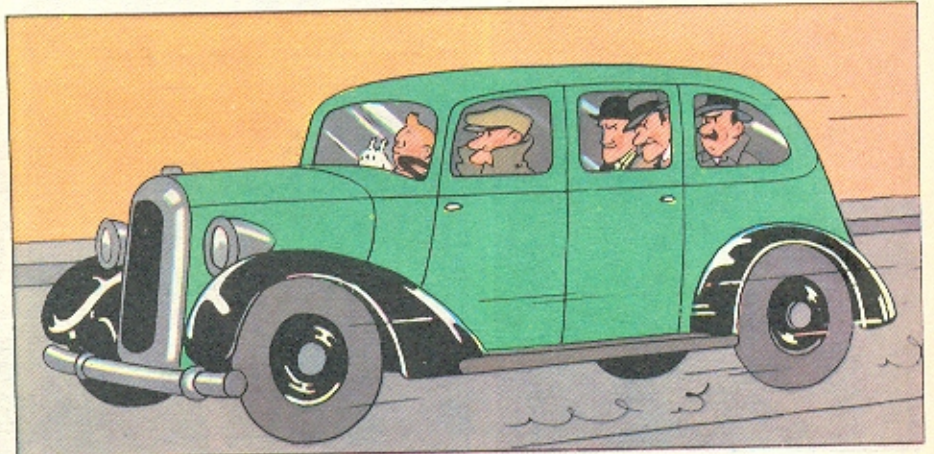
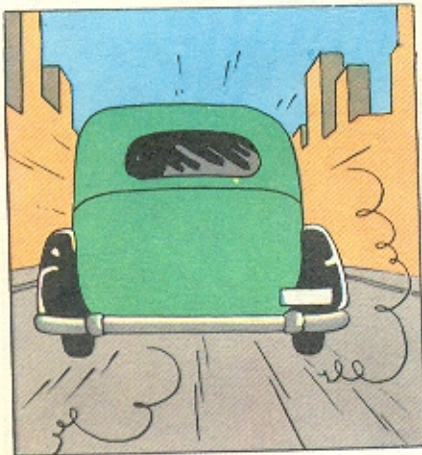
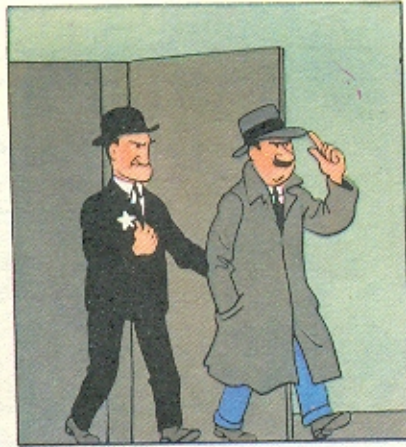








باید به شما تبریک بگویم آقای تن تن، شما یک جانی
خطرناکی رو دستگیر کردین. ممکنه برای ادای
توضیحات تا پاسگاه همراه من بیاید؟ ...



دستا بالا، ناکس!... این کاغذ مال خودت
!... بدون، که او دم شیکاگو تا با کانگستر
مبارزه کنم، نه اینکه خودم یکی از اونا باشم!



من رئیس سازمان دشمنان آل کاپون هستم. ماهی
۲۰۰۰ دلار بر شما حقوق می دم بمن کمک کنید
تا علیه او مبارزه کنم. تازه اگه بتونید کاپون
رو بکشید ۲۰۰۰۰ دلار جایزه بهتون تعلق
می گیره. قبول دارید؟ قرار داد رو
امضاش کنید...



حالتون چطوره آقای تن تن؟... خیلی از زیارت
شما خوشوقتم. خواهش می کنم بنشینید!...
سیگار برگ می کشید؟... نه...؟ خوب، بهتره
به اصل مطلب بپردازیم.



این دکمه کوچولو که زیر پای منه، معرکه میکنه!



اولین کارم دستگیری تو است...

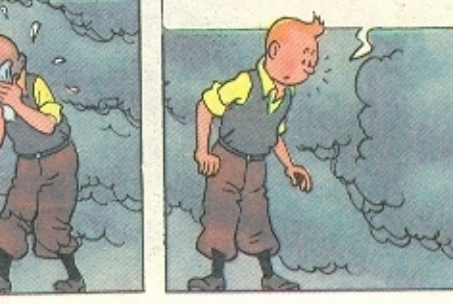
راستی...؟ مطمئنی...؟



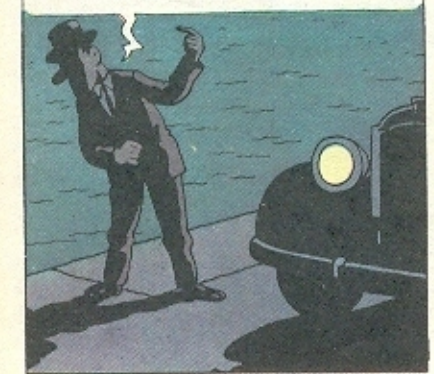
هیچ کاری نمیشه کرد!...
بیفایده است... دارم خفه
می شم... سینهام داره
می سوزه...



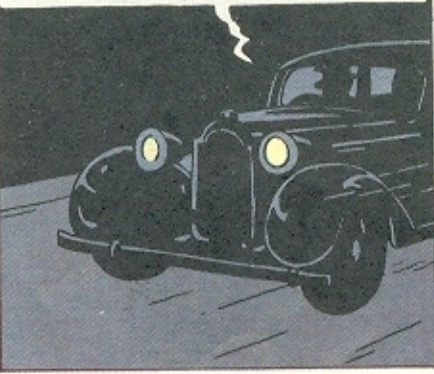
عجب کلکی سوار کردن...!
بدجوری گیر افتادم!... وای!
وای! چه دودی...؟ چه بویی
داره... یعنی این...



هیچکی نیست... خوبه.
عجله کن بیل...



حالا بطرف دریاچه میشیگان...!
عجله کن...!



اینه اش، بیل!... گاز 0.X22. کارشو عالی
انجام داده!





افتضاح کردین...! زود برگردین همونجایی که بودین! گاز اشتباهی بود... به جای O.X2Z گاز خواب آور بهش دادین...! تماس با آب حالشوجامیآره. برین اونو ازین ببرین!...





مشکرم... لطف
کردین... آخه من
اسلحه نداشتم!



تکون بخورین مفرتونو آیکش می کنم!...



هفت تیراتونو بذارین زمین!...



روز بعد ...

روزنامه شیکاگو...
دوگانگستر توسط خبرنگار جوانی دستگیر
شدند!... عکس و تفصیلات!... شرح
کامل ماجرا!... روزنامه شیکاگو!...



اینجا چه خبره؟...

سرکار، ممکنه این دونفر رو
تحویل بگیرید. اینها
جانی های خطرناکی هستند!

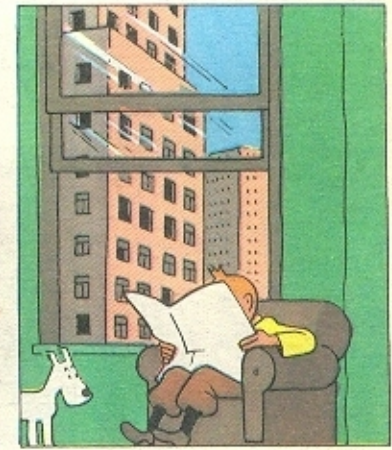


منو ببخش!... من زن و بچه دارم!

تاراحت نباشین!
دارم پلیس خیر
می کنم!...



می بینی؟... خودشه، اونجا، تو اون میل!... بیه
سگ هم پهلوشه. خوب نشونه بگیر و با مسلسل سوراخ
سوراخ کن. به جای سالم تو بدنش باقی نذار...



امیدوارم از کارم راضی باشی. معذرت می خوام
که اینقدر زود میرم، آخه امروز صبح سه تا کار
دیگه هم دارم... خدا حافظ!

خدا همراست!

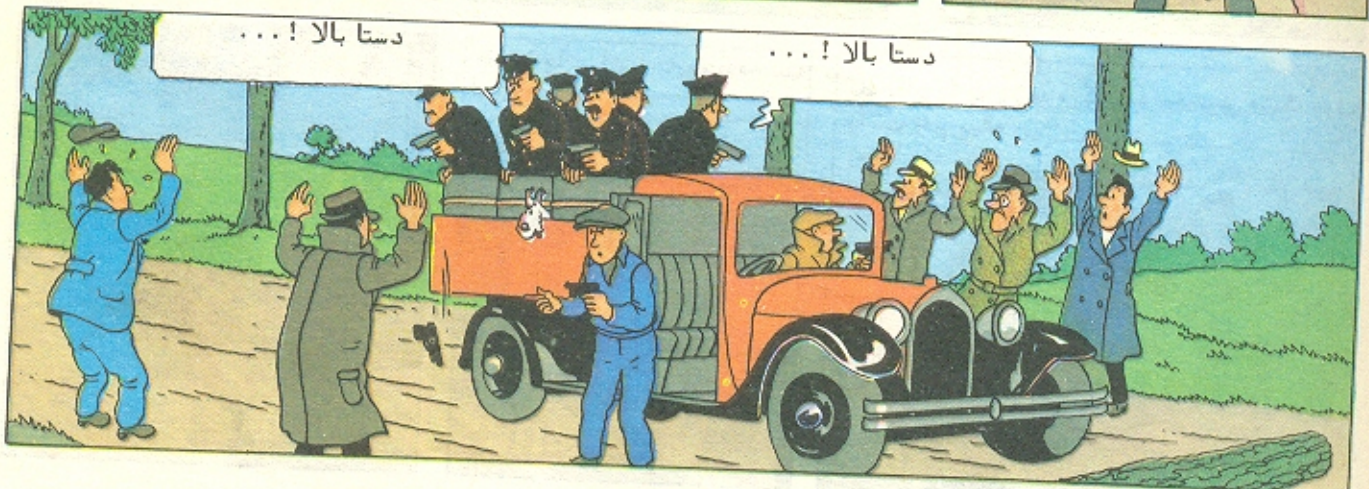
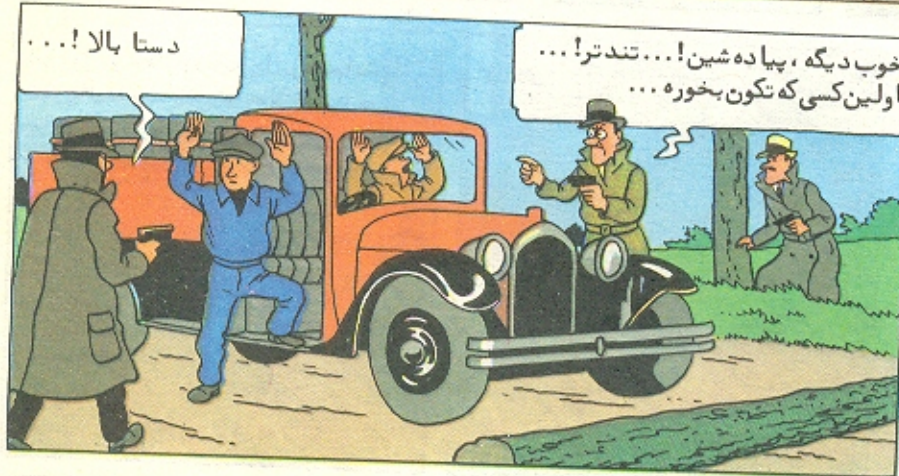
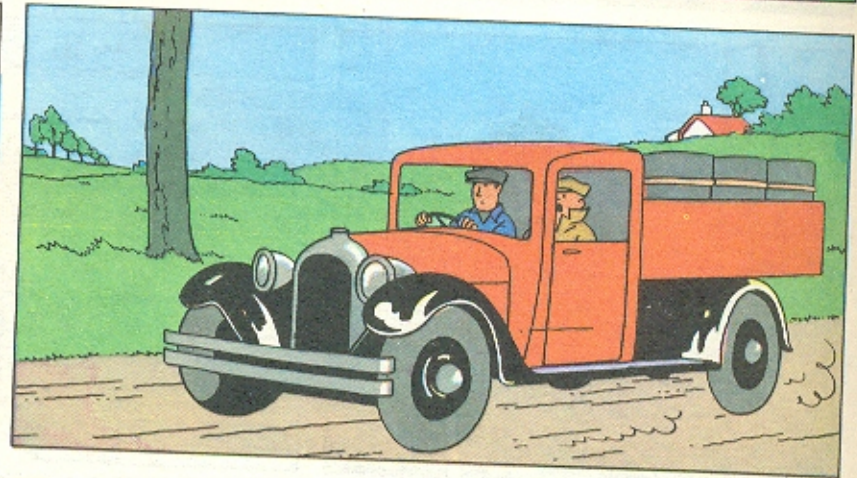


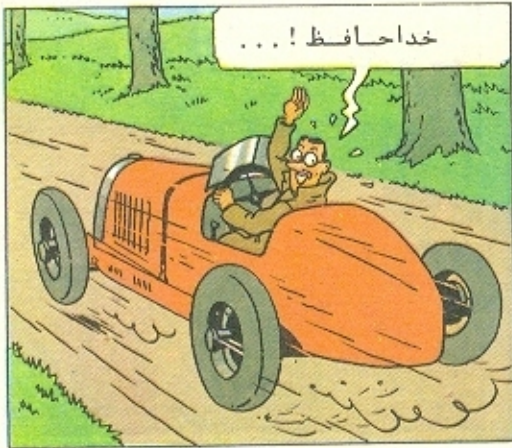
چقدر باید بهت بدم؟

همون قیمت همیشگی: هزار دلار.



خوشگل حسابشو
رسیدی!
من؟ هرگز ترم خطا
تمیره...





خدا حافظ! ...!



بنگ
بنگ
بنگ

ایوای! دیدی چی شد؟ ...



تبریک میگم آقای تن تن! ...
از صمیم قلب تبریک میگم! ...
بگم شما تونستیم به دام
حسابی پهن کنیم من ...



روز بعد ...

دو تلگراف به دستم رسیده و هر دو خبر
دادن که این راهزن تو رداسکین سیتی
است، به شهر کوچک سرخ پوستان ...
بزن بریم به رداسکین سیتی!

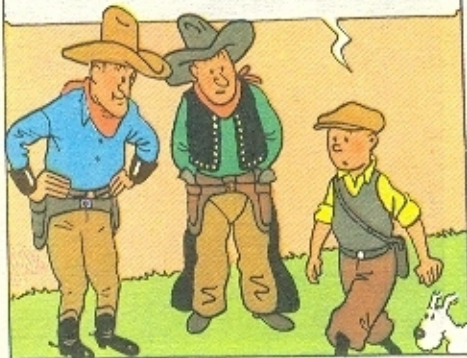
اما ... آخه ... تن تن ...
مگه خیال داری بری پیش
سرخ پوستان؟ ...



... دیدی چطور از تو چنگم
دررفت؟ ... رئیس دسته شون هم بود،
همون بابی سمایلز!

تاراحت نباش، بالاخره
دست این بابی سمایلز
رو میذارم تو دست!

میلو، بگمانم لباس ما اینجا خیلی مسخره
بنظر میاد ...



می بینی میلو؟ ... به سرخ پوستان
واقعی ...



دو روز تو قطار بودیم تا برسیم اینجا! ...
بهر حال، مهم اینه که حالا رسیدیم.

بله، این آخرین مده. کمربند مخصوص فشنگ طرف
راست خم میشه،
زمستان گذشته
به چپ خم
میشد ...



باشه. خیلی خوبه!

همین جا باش، تا بریم به دست
لباس بخرم ...

آره جون خودتون ...
خیال کردین! ...
میلو، خودشو قاطعی
سگای سرخ پوستان
نمیکنه! ...





رئیس ... مواظب باش! تن تن وارد شده! مطمئنم که دنبال شما می‌گرده! ...

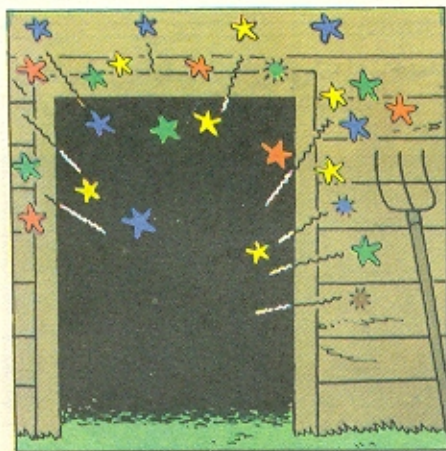
ناکس!



رئیس! ... رئیس! ...



رئیس اگه بفهمه حسابی کلافه می‌شه! ...



اینهش! ... این یکی خیلی آرومه. اسمش بآتریسه ...

سلام، بآتریس!



در همین هنگام ...

یه اسب دارم که حتما "بدردتون می‌خوره!" ...

حتما "خیلی هم قشنگه!"



بله! ... از اون اسب خوشم میاد، اما ... آخه ... چطوری بگم ... اسب دیگه‌ای ندارین که ... رنگش باز تر باشه؟ از رنگ این یکی خوشم نیومد ... اسب دیگه می‌خوام که از این یکی خوش اخلاق تر باشه ...



بزن بریم میلو! منو برسون به جایگاه دزدا!



از این یکی خیالتون راحت باشه ...

بله، خیال می‌کنم از اون یکی خوش اخلاق تره! ...



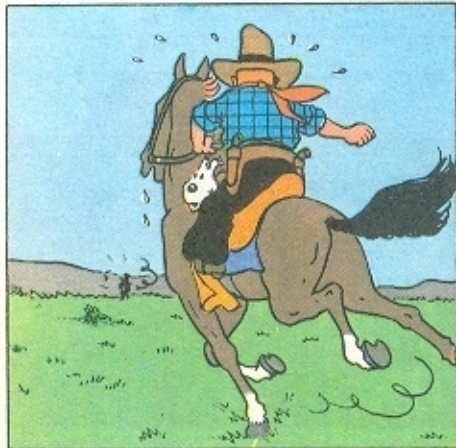
هیچکی نیست؟ ...



دستا بالا!



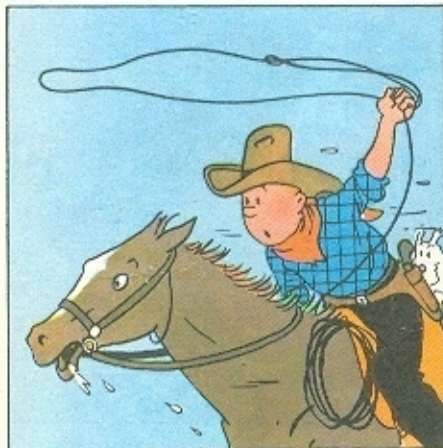
تن تن! ... رسیدیم.



حالا حسابتو می رسم، آقای آدمکش! ...



اون چارو! ... داره با اسب فرار می کنه! ... حتما" بهش خبر داده بودن که اومدم ...

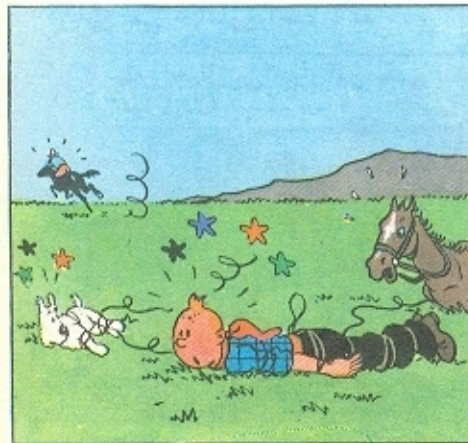


بنگ

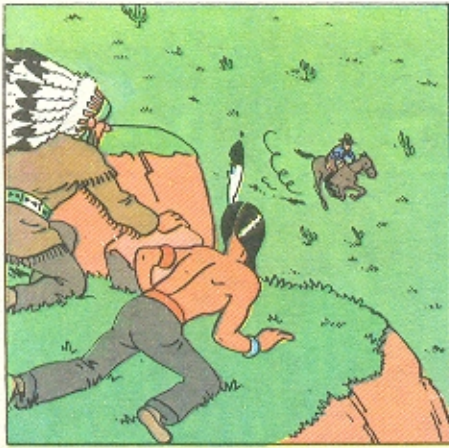
بنگ



از دست من نمیتونی در بری آقای عزیز! مثل یه تکه سوسیس می پندمت! ...



تن تن! ... حواست کجاست؟ ... داری پای اسب خودتو می بندی!



بله، پسرک! حالا خیلی مونده تا یاد بگیری
چطوری کمند پندازی... تا بتونه دست
و پاشو باز کنه، من حسابی دور شدم!...



سلام ای سرور تیر و مند!... آراش بر تو باد.

سلام ای رنگ پریده! برای چه به
شکارگاه ما آمدی؟



ای داد بیداد! سرخ پوستا!... حالا چطوری از دست اپنا خلاص
بشیم؟



ای جنگجویان شجاع، جوانی رنگ پریده بسوی ما می آید و می خواهد با نیرنگ شکارگاه ما را
تصاحب کند! مانیتو، خدای بزرگ قلب ما را بر از کینه و بازوان ما را نیرومند گرداند! تسیر
جنگ را از زیر خاک بیرون بیاوریم و منتظر این رنگ پریده جوان باشیم!...



ای رئیس بزرگ، او دمدم به شما خبر بدم که به
پسر سفید پوستی داره میاد به طرف شما.
قلیش پراز کینه است و زبانش هم بخوبی قابل
درک نیست. مواظبش باش، چون خیال داره
شکارگاه شما را تصاحب کنه. بهرحال من
بشما گفتم!...



لعنت بر شیطان!... اصلا "یادم نمیداد
بعد از صلح اخیره تیر جنگ رو کجا خاک
کردم!...



حالا تیر جنگ را بیرون بیاوریم.
نطق رئیس عالی بود.

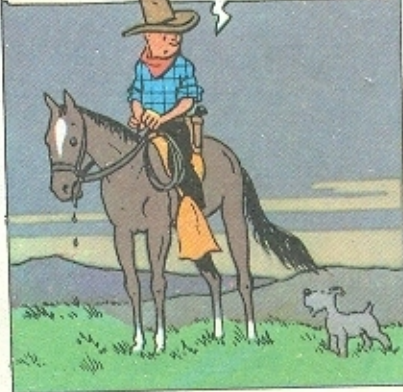


و اما، با این رنگ پریده چشم صدفی گرد،
که ما را متوجه خطر کرد، مهربان باشید. او
خوش آمده است و مانیتو، خدای بزرگ او
را در پناه خود بگیرد!

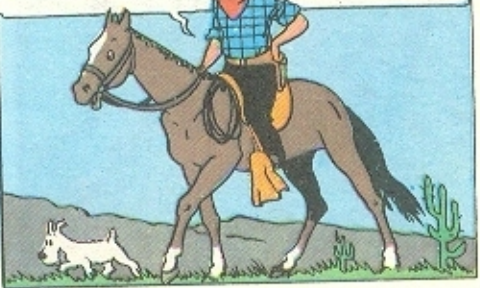
فردا صبح با طلوع آفتاب حرکت می‌کنیم.
نباید بذاریم این جانی از چنگ ما
فرار کنه!...



همینجا بمونیم ...



بله میلو، واسه باز کردن طاقا کلی وقت از
دست دادیم، دیگه داره شب میشه،
باید یه جایی اطراق کنیم.
فردا به تعقیب ادامه می‌دهیم!...



خوب چی شد؟
هیچی!... هنوز نتونستیم
تبر جنگ رو پیدا
کنیم!...



روز شد. بزن بریم میلو!...



عجب شانسی داشتم!... هرطور شده باید
این تبر لعنتی رو پیدا کنم، اگه نه تن تن
فردا می‌رسه اینجا و من دوباره باید فرار
کنم ...



تبر!



لعنتی‌ها! خداخفتون
کنه!... حالا که
نمیخوان بجنگن،
باید زد بجاک.



پس چکار
باید کرد؟
هیچی!... ساده‌است: بدون
تبر جنگ نمیتونیم با رنگ
پریده جوان جنگ کنیم.



به پیش!... بسوی اسبها!... مرگ
بر رنگ پریده!...



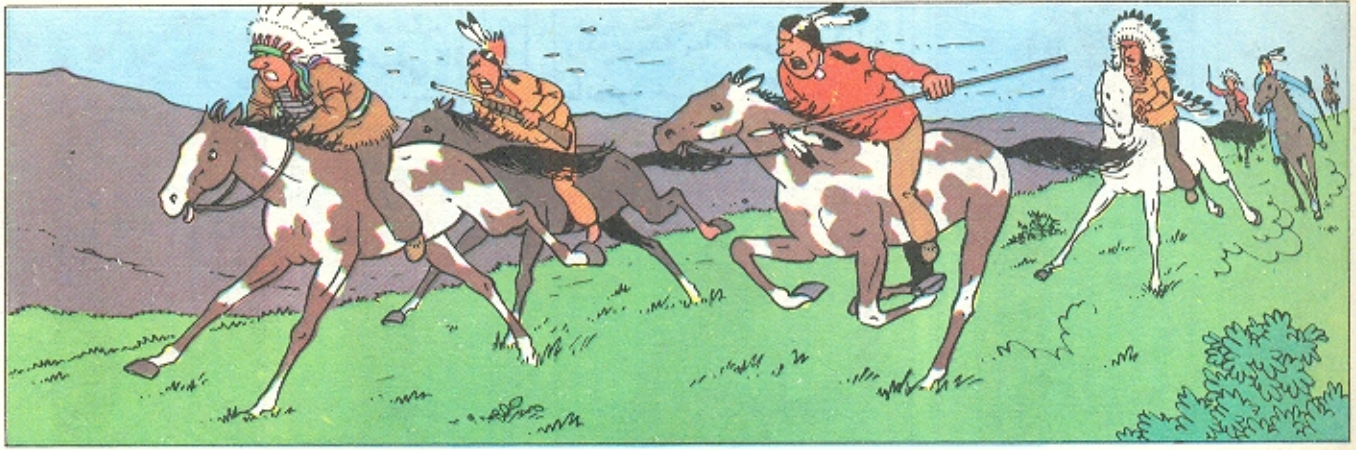
مانیتو بزرگ! خدای بزرگ! جنگجویانت
را پیروز گردان!



تبر پیدا شد!... مانیتو، خدای بزرگ،
با جنگ موافقه!



چه سقوط سعادت باری
بود!



چی شده...؟ چیه...؟ اینطوری به یه خارجی خوش آمد می‌گین؟



عجب؟ سرخ پوستا اینجا چکار می‌کنن...؟ میدونی، میلو، اگه نمیدونستم که سرخ پوستا این روزها صلح طلب شدن، بند دلم پاره می‌شد...!



واقعا "رسم عجیبیه!

رنگ پریده مثل پیرزن ترسو نیست. آرامه ولبخند میزنه.



به دقیقه دیگه معلوم میشه!

میلو، باید خجالت بکشی! تن تن روتتها گذاشتی.



بالاخره این وحشی‌ها رفتن! خیلی ترسیدم...!



و اکنون جنگجویان جوان من هنر خود را به این رنگ پریده نشان خواهند داد. بگذارید قبل از رفتن به دوزخ، مدتی دراز رنج ببرد!



چی...؟ دیوونه شده!

نطق رئیس عالی بود.

ای رنگ پریده، تو با قلبی پر از کینه و کَلک، همچون گرگهای بدجنس جلگه‌ها، بسوی ما آمدی. اما حالا به ستون شکنجه بسته شده‌ای. شکنجه‌های طولانی در انتظار توست.



این دری‌وری‌ها چیه؟

تو سگ ترسوئی هستی میلو...! ممکنه الان تن تن در خطر مرگ باشه...





مرگ به بی غیرتهایی که "گاوچشم" رامی زند
برای اینکه از برادرش دفاع کرده . برادرش
را "راسوی چشم نافذ" بی خودی زده بود !



برادر "گاو وحشی" جرئت کرده "راسوی
چشم نافذ" را بزند! مرگ بر "گاوچشم"
برادر "گاو وحشی" !



سروصداها خوابیده.
حتما "شکنجه تموم
شده . باید برم به
نگاهی بندازم ...



حالا باید دید چه کسی
این سرخ پوستارو علیه
من تحریک کرده ... نکنه
کار همون دزدی باشه که
دنبالش هستم ؟



خوب ، دستم باز شد ،
باید پامواز کنم! ...
و بزنم بچاک ...



عالی شد... معرکه
شد... حالا که همدیگه
رو میزنن ، وقتشه که
دست و پا موواز کنم ...



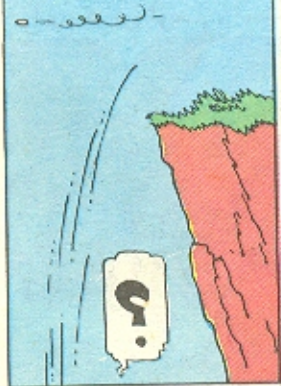
بدشاسی شروع شد! ...
دارن دنبالم میکنن!



چی؟ اونجا رو! ... داره در می ره! ... همه اهل قبیله
رو هم درب و داغون کرده! ... عجب حقه بازیه! ... باور
کردنی نیست! ...



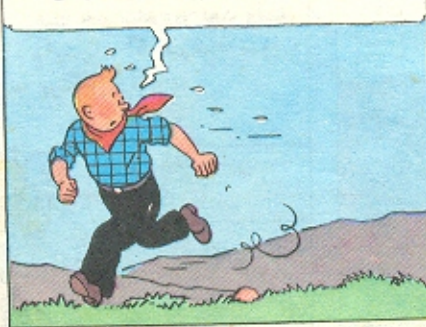
تق



وای! ... باز داره تیرمیندازه!



نه ، کار سرخ پوستا نیست! کار همون
آدمکشه ... خودم میدونستم! حالا
میفهم سرخ پوستا چرا با من بد بودن ...



صدای گلوله! ...
نکنه بلائی سر
تن تن آورده
باشن!



بنگ



حسایش پاک شد. این پسر بچه دیگه نمیتونه چوب لای چرخ من بذاره.



تندتر! ... تندتر! ... باید تن تن رو نجات بدم.



وای چه سقوطی! ... این پرتگاه حداقل سیصد متر عمقشه ... بزحمت میشه پائین رو دید ...



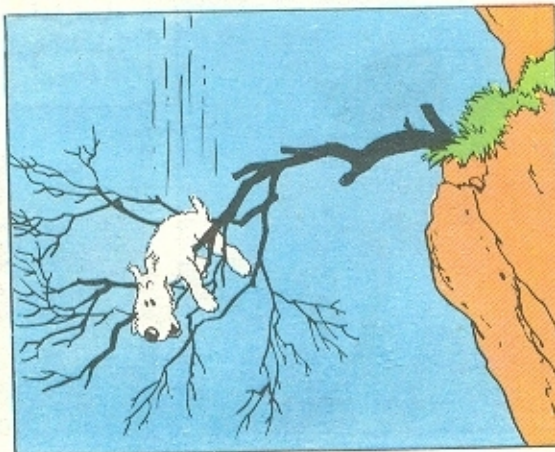
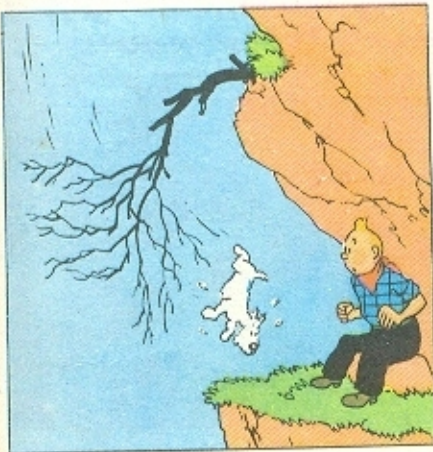
این که صدای سگ تن تنه... باید بفرستمش بره لای دست صاحبش.



هاف! ... هاف! ... هاف! ...



خوب، حالا برگردیم به شیکاگو.



البته نجات ما زیاد هم خوشحالی نداره، چون هیچ راهی برای نجاتمون نمی بینم ...



من هم از اون بالا افتادم. خوشبختانه تونستم همون درخت رو بگیرم. وزن من باعث شد درخت خم بشه ... بعد ولش کردم و افتادم اینجا. اگه درخت نبود، رفته بودم ته پرتگاه ...

بله، به این میگویند شانس ...



سلام میلو، مثل اینکه تو هم از همون راهی که من اومدم، اومدی! ...





رقتیم! ...



خیلی عجیبه! ... مثل به غاره! ... چطوره امتحان کنیم به بینم به کجا می ره? ...



میلو، اونجا دنبال چی میگردی؟ چیزی پیدا کردی? ...



بالاخره به کجا می رسیم?



همش سربالا شیبه ...



کجا داریم می ریم? مواظب باش میلو! ... بی احتیاطی نکنی! ...



راه دیگرش از اینجا ست ...



احتمالا " سرخ پوستا موقع حمله دشمناشون اینجا جمع میشدن ...



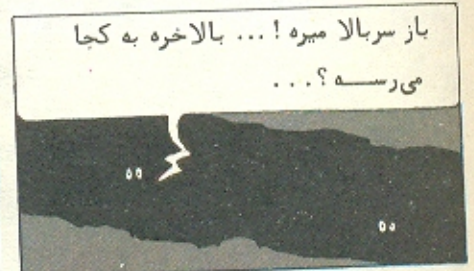
به غار بزرگه ... رودیوارش هم پر نقاشی سرخ پوستاست ...



و حالا باز سربالا شیبه ...



آهان حالا سربالائینی شده ...



باز سربالا میره! ... بالاخره به کجا می رسه? ...



خدای من! چقدر سنگینه! ...



خیلی عجیبه! ... حتما زمین لرزه شده! ... زمین زیر من تگون میخوره ...



بالاخره از شر این خیرنگار کوچیک لعنتی خلاص شدم. حالا قبل از اینکه راه بیفتیم، باید شکمی از عزا در بیارم. یادت بخیر آقای تن تن! ...

چه تصادف پامزه‌ای! ... نستاس انگار از دیدن من زیاد خوشحال نشد!



بدادم برسید! شیخ تن تن ظاهر شده! ...!



چی؟ ... از زیرزمین اومده بیرون؟ ... پس راز غار مارو کشف کرده! ... ای رنگ پریده، مارو راهنمایی کن. ایندفعه دیگه حساب این رویاه مودی رو می‌رسیم!



رئیس! ... رئیس! ... به شیخ دیدم! ... شیخ همون رنگ پریده ور پریده! ... اون سرته بود، من اطمینان دارم! ... اونو با تیر زدم! ... اقتاد تو پرتگاه ... حالا از زیرزمین اومده بیرون! ...



این دزد، با لطف خاصی که بمن داشت، واسم تهیه نهار هم دیده ... خیلی از لطفش ممنونم، چون از گرسنگی داشتم غش میکردم ...



به ما نیتو قسم! سر پریده‌اش زینت کلبه من میشه! ... این رنگ پریده چشم صدفی‌گرد، مثل یه زن ترسوست! ...

تندتر! ... تندتر! ... یا الله، بجنین! ... مثل اینکه می‌ترسین دنبال رئیس‌تون برین ...



به پیش! جنگجویان شجاع دنبال من بیایند!



باز از چنگمون در رفت، لعنتی!

خوب، معطل چی هستین؟ چرا تعقیبش نمی‌کنین؟





رئیس اونو شکست داده .
حالا مبارزش بیرون! ...
پس اوضاع
خوبه؟ ...



آهان! بالاخره سروکله یکی پیدا شد! ... چه
خبره؟ ...
خداوند جنگ ، و آکوندای
بزرگ ، ما را پیروز کرده! رنگ
پریده شکست خورده .



بیشتر از یه ربعه که لعنتی هارفتن اون تو
معلوم نیست چه غلطی دارن می کنن ...



به ما نیتو قسم! اینکه رنگ پریده نیست!
بر شیطان لعنت! اشتباه کردم! ...
این رفیق خودمه! ...



بفرما! ... دیگه هرگز نمیتونم واسه ما مزاحمتی ایجاد کنه!



"راسوی چشم نافذ یه دفعه دیگه
ضرب شست خودشو نشون داده
بعد از یه جنگ سخت تو تاریکی
و بکمک و آکوندای بزرگ ،
بالاخره تونستم رنگ پریده رو
شکست بدم . جنگجویان اونو
از تو سوراخی بیارن بیرون!



از این طرف یه سنگ بزرگ ، از اون طرف هم برنگاه!
چکار می تونه بکنه؟ ... دیگه کارش ساختن است ...



فکری بخاطرم رسید! ... رنگ پریده رو -
همونجا بذاریم بمونه : خودش از گرسنگی
تلف میشه ...

هر جور که تو بخوای ، فقط کاری
کن که دیگه پیداش نشه .
حوصله ام از دستش سررفته! ...



خوب! ... مواظب باش! ... حالا
صدای یه انفجار خوشگلی می شنوی! ..
و سنگ اونامثل چوب پنبه بطری
شامپانی می پره به آسمون و
بعدهش ما خلاص می شیم! ...



یه دقیقه صبر کن ، میلو ، تا کارشو تموم
کنم ...



یهو مارو منفجر نکنی!

میلوجان هیچ نترس ، ما اینجا کپک
نمی زنیم . اونای خیال کردن که ما زندانی
شدیم ، اما فرار می کنیم . می بینی ، باروت
فشنگ ها رو خالی می کنم و همشو خوب
جمع میکنم . خب ، اینم از این ... حالا
سنگشونو منفجر میکنم .



خیال میکنی
نقشات عملیه؟ ...

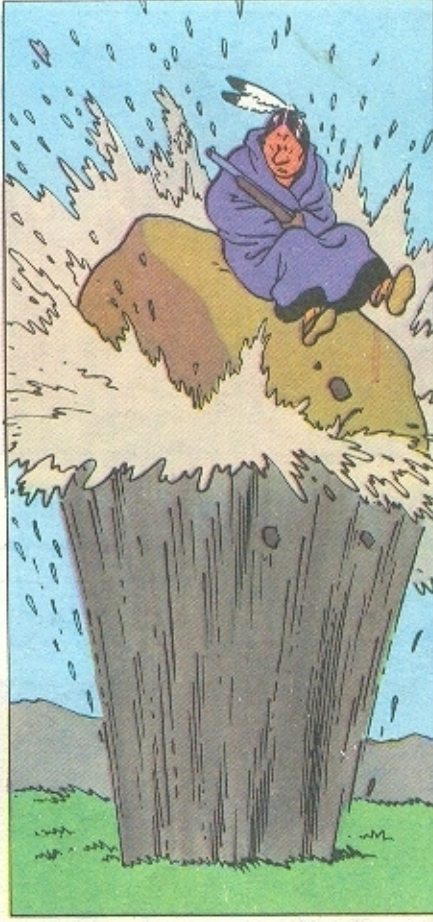
بدشانس‌تری دیدی؟ ... باروت به اندازه کافی نبود! ... حالا چکار کنم؟ دیگه فشنگ هم ندارم! ...!



خوبه! ... خیلی خوبه! ... البته کند پیش میره، اما خوبه ... بالاخره کار خودمونو می‌کنیم، حالا خواهی دید، میلو ... به خورده دیگه ... عجب زمین مرطوب شد! ...!

آره! ... چه بوی بدی هم داره ...

میلو جان، شجاع باش! ... باید حتماً از اینجا بیرون بریم. یا الگه دست بکارشیم! سعی کنیم به سوراخ دیگه بکنیم! ...!

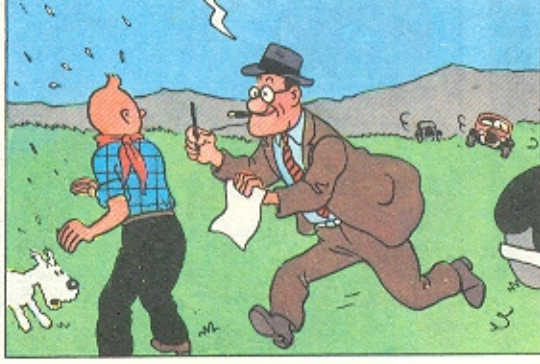


ش... شما چطور فهمیدین اینجا چاه نفت هست؟ تازه ده دقیقه است که نفت فوران کرده...



ما بو می کشیم رفیق!... و هرگز اشتباه نمیکنیم!

سلام رفیق!... اینم قرارداد، امضاش کن! ۵۰۰۰ دلار واسه چاه نفتت بهت میدم...



دهه!... نفته!... چقدر با مزه است! چه شروتی داره هدر می ره!



منو بگو که همیشه خیال میکردم نفت تو بشکنه... است...

خیلی متأسفم آقایون، اما این چاه نفت مال من نیست. مال اون سرخ پوستایی است که اینجا زندگی می کنن.



تمیتسونستی اینو زودتر بگی؟...

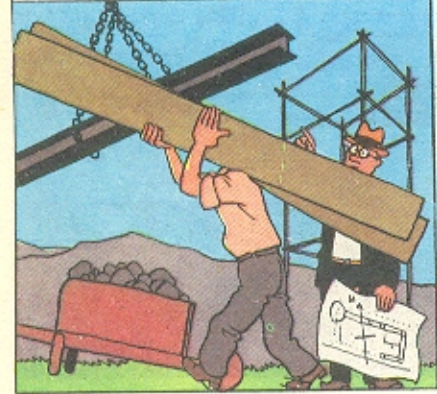
امضاش نکن رفیق! من ۲۵/۰۰۰ دلار میدم!... ۵۰/۰۰۰!... ۱۰۰/۰۰۰!



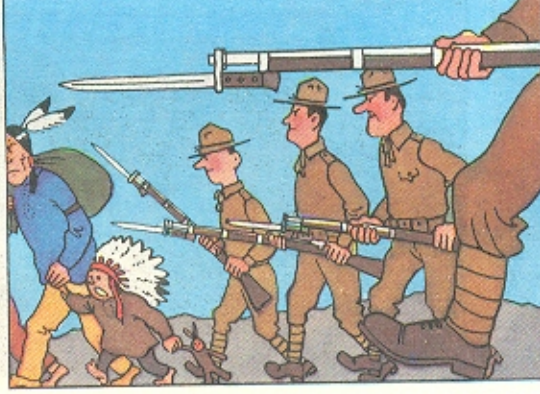
به حرف این حیوان گوش نده!... اینو امضاء کن! ۱۰/۰۰۰ دلار واسه این چاه نفت!...



دو ساعت بعد...



یک ساعت بعد...



بیا جغد پیر، این ۲۵ دلار رو بگیر!... نیم ساعت وقت داری اسباباتو جمع کنی و از اینجا بری!...



رنگ پریده عقلشو از دست داده؟...

صبح روز بعد...



این آدم گیج کیه؟ آهای، ببینم، مگه نمیدونی که با لباس سرخ پوستا همیشه تو شهر اومد؟... از اون گذشته، چرا مواظب اتوموبیلها نیستی؟... حتماً خیال کردی تو غرب وحشی هستی، پله؟...

سه ساعت بعد...





وای! ...! حتما " منو شناخته! ...!

اوتهاش
خودشه! ...!



چیک
چیک

عین گاوا شدیم ... ایستادیم رد
شدن قطار رو تماشا میکنیم ...



به این میکن بدشانی! ...! این
گرفتاریها باعث شد که آقا دزده
بزنه بچاک. حالا چطور دوباره
پیداش کنم? ...!



آهای! ...! اونچارو! ...!
نگاه کن! ...!

خدای من! لوکوموتیوتنهاهی
به حرکت در اومده! ...!



عجب داستانیه! ...! نسناس
باز از دستم در رفت! ...!
مگه اینکه ...



آقای رئیس ایستگاه، قطار بعدی کی
مییره?
قطار بعدی? ...! فردا
همین ساعت! ...!

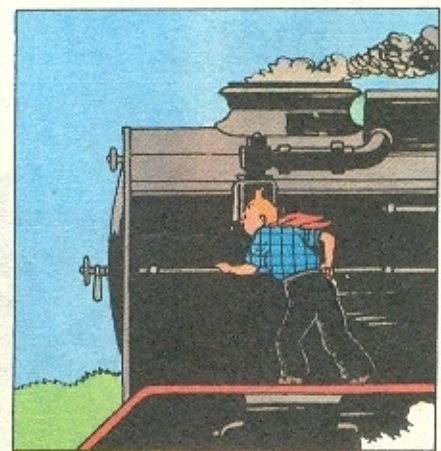
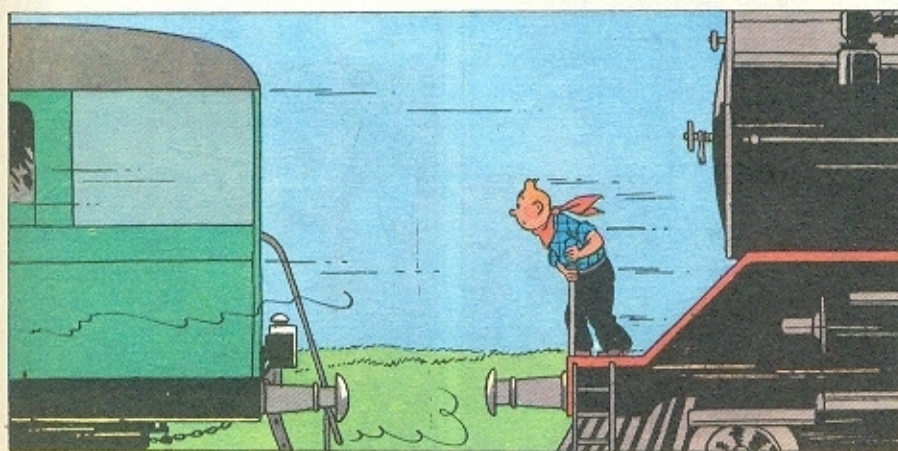


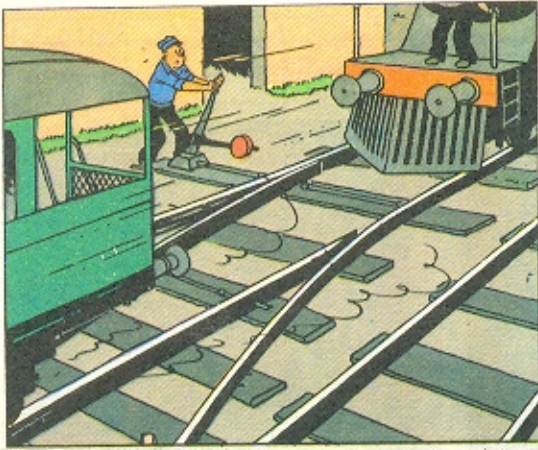
آفرین! موفق شدیم! ...! دود قطار رو
می بینم! ...!



باید ببخشین، لوکوموتیو رو ازتون قرض کردم ...

خدا حافظ! ...!
واستون کارت پستال
می فرستیم! ...!





وای! چه بموقع بود ...
قطار سریع السیر رسید ،
لوکوموتیو هم دنبالشه ...

خیلی خوب
رئیس!
خیالت
راحت باشه .

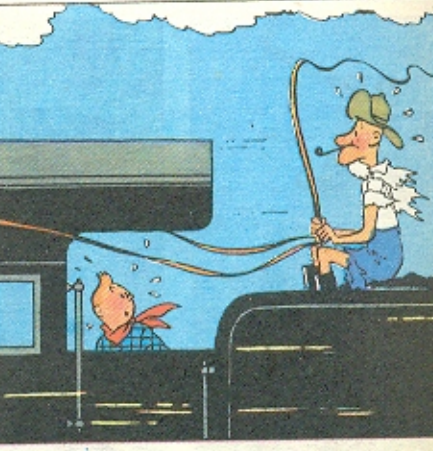
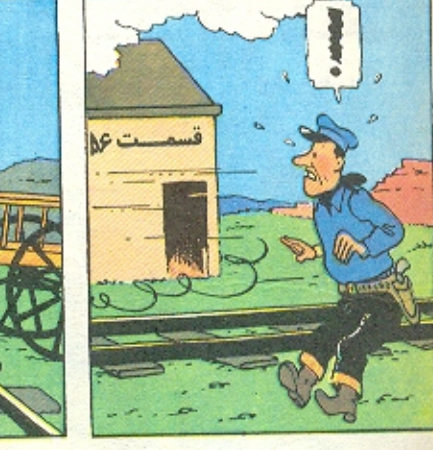
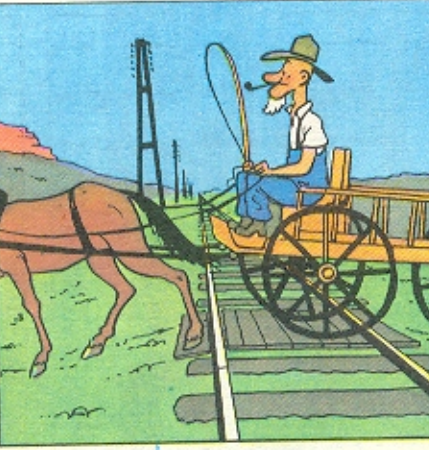
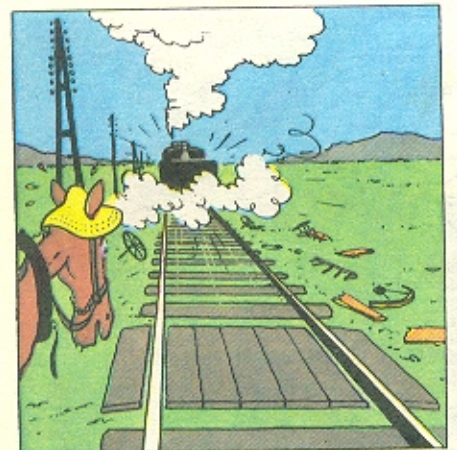
الو؟ ... قسمت ۱۵۲؟ ...
لوکوموتیو دیوونه رو خطه ...
بله ... نیاید به سریع السیر
برسه ... بفرستش رو خط: ۷ ...



چه مصیبتی! ترمز لوکوموتیو کار نمیکنه! حالا
فهمیدم ، داشتن تعمیرش میکردن! ...

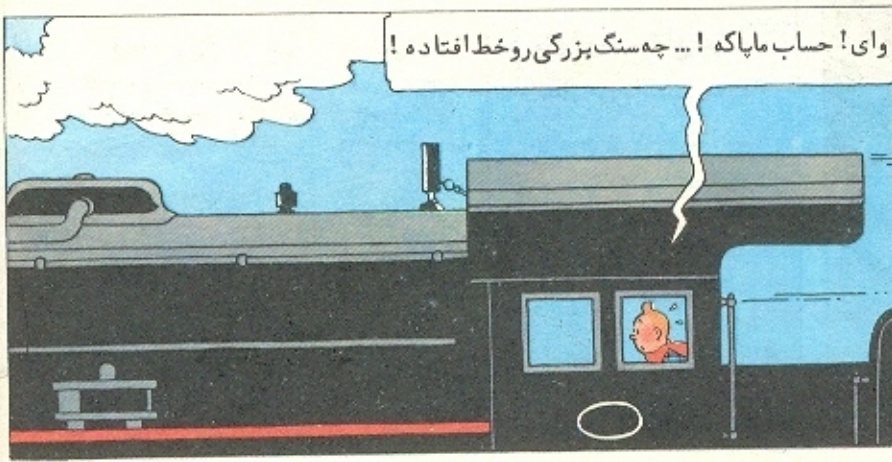
باید دنده عقب بزنم و خط رو عوض
کنم!

آی ناکس های لعنتی! ... لوکوموتیو رو
فرستادن رو خط دیگه ...



واسه واز کردن راه فقط یه راه وجود داره و اونم دینامیته ،
وقت هم داریم ، تا فردا هیچ قطاری از اینجا رد نمیشه ...

بهر حال اسلیم عزیز ، شانس آوردیم که سنگو دیدیم . فکر
کن ، اگه قطار سریع السیر فردا باهاش برخورد می کرد چی
می شد؟ ... چه فاجعهای بهار می اومد! ...



وای! حساب مایاکه! ... چه سنگ بزرگی رو خط افتاده!

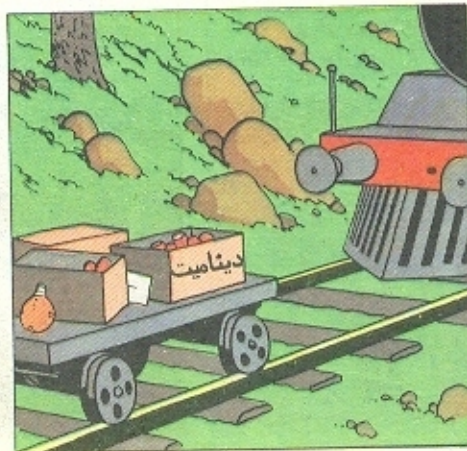
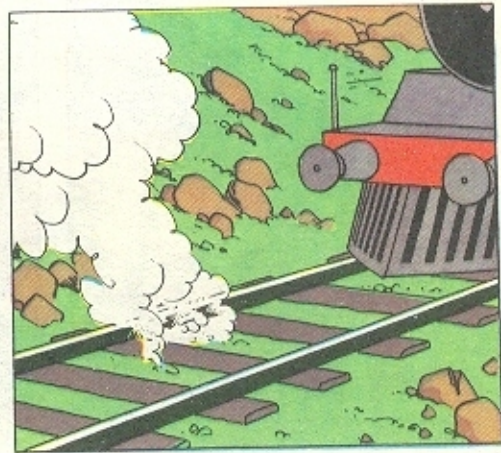
اسلیم! ... به لوکوموتیو! ... عجله کن، دینامیتو بزن، اگه نه الان لوکوموتیو په این سنگ می خوره ...



ای خدا، بیل اسپایو وسائل کاروبیه دینامیتها! ... روی خطه! ... یو تصد متر اوتورتره! ...



واقعا "شانسی بود! ... دینامیت درست بموقع منفجر شد! دو ثانیه دیرتر، دیگه چیزی از لوکوموتیو باقی نمی موند! ...



دیدی میلو کوچولو اینو میگن شانس! ...



ببین بیل! ... تنها چیزی
که از شون پیدا کردم همینه!
... وحشتناکه! ...



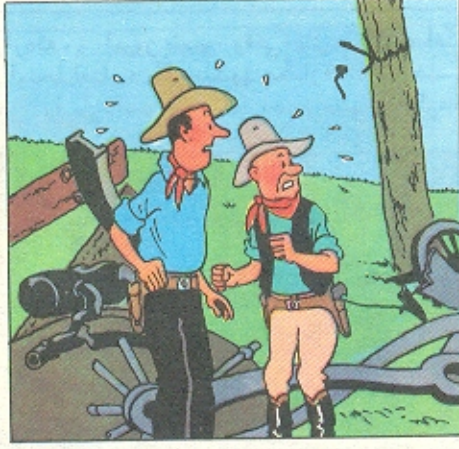
چه فاجعه‌ای! ... چه
مصیبتی! ... سرنشیناش
حتما ریز ریز شدن!
...



وحشتناکه! ... وحشتناکه! ...



?



مصیبت باره! ...
افتتاح شده! ...



سگ منو ندیدین؟
سگ شما؟ من سگی ندیدم
پسر جان. هیچی پیدا
نگردیم.
... کجاست؟ ...
... بیخشین قربان. ممکنه
پفرمائید ارا به من



سلام!



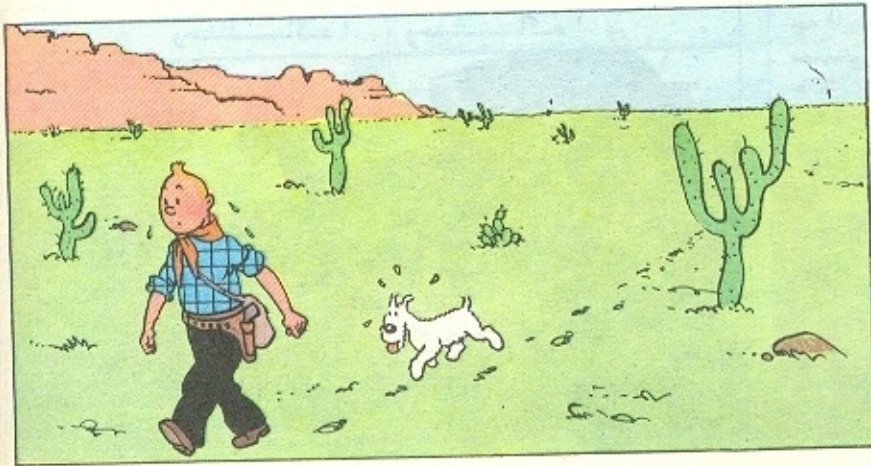
چی؟ ... بری؟ ... همینطوری که
نمیشه! ...
چرا، مجبورم فوری برم. دارم
به قانون شکن خطرناکی رو
تعقیب می‌کنم ...



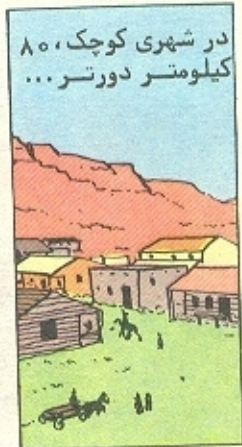
آخ! بالاخره پیدات شد میلو جان! میدونستم که
بالاخره دوست خوب قدیمی‌ام رو پیدا می‌کنم ...
تن‌تن جون این چه وضعه، اون زبرداشتم
خفه می‌شدم ...



باید همه جا رو خوب بگردیم ...
میلو ناپدید که نشده ...
من که همه جا رو گشتم.



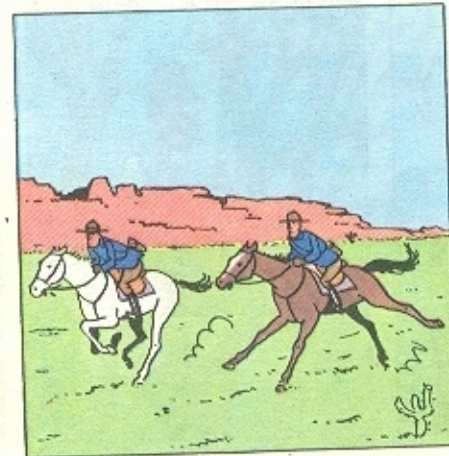
خوب، حالیه خورده پیاده روی کنیم. بسا
غذاهایی که اون مردم با رحم بمن دادن،
راحت میتونیم از صحرا رد بشیم.



... از پنجره در رفته، جای
پاش اینجاست و کفشش علامت خاصی
داره: ته کفشراستش میخ داره ...

بله، موضوع از اینفراره که... امروز صبح، وقتی مثل معمول به بانک
اومدم، دیدم رئیس اونجا افتاده و گاوصندوق هم بازه... منم خیر
دادم فوری چند نفری را بازداشت کنند، اما مجرم اصلی فرار کرده
بود! ...

در شهری کوچک، ۸۰
کیلومتر دورتر ...



گرفتاری ما یکی دوتا که نیست! علامت
کفشم بالاخره منولو میده ...

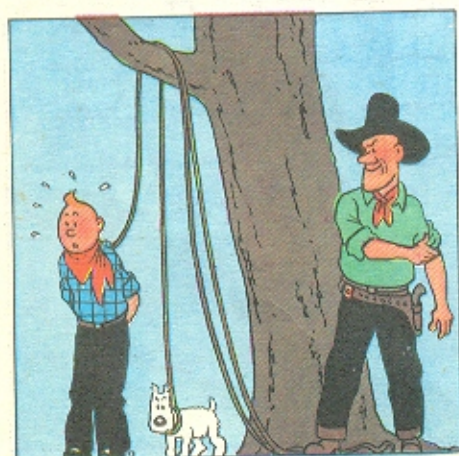
باهمین علامت، بالاخره پیداش می کنیم ...



کار تموم شد! ... دیگه
خیالم راحتیه! ...

اگه تگون بخوره، اگه
بیدارشه، مغزشو پریشون
میکنم! ...

به، به مرد! ... اگه منوبینه، حسام پاکه!
... خوبه اون خوابیده! ... به روح پدرم،
فکر خوبی به مغزم رسیده ...



بخندین ، بخندین !... این اتفاق واسه هر کسی ممکنه بیفته ، مکه نه ؟ ...



هی ... یا ! ...

هم اکنون خبر رسید که پدرو رامونا ، راهزن معروف ، هنگامیکه سعی داشت از مرز بگذرد دستگیر شده است . او اعتراف کرد که عامل دزدی بانک غرب بوده است .

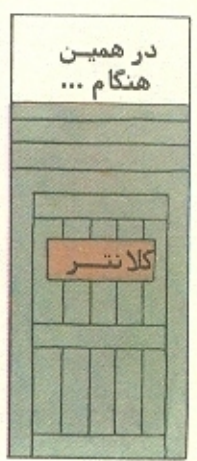


یا مریم مقدس ! ... پس اون یکی چی ؟ ... اونی که الان دارن اعدامش می کنن ؟ پس اون بیگناهه ! خدا کنه ...

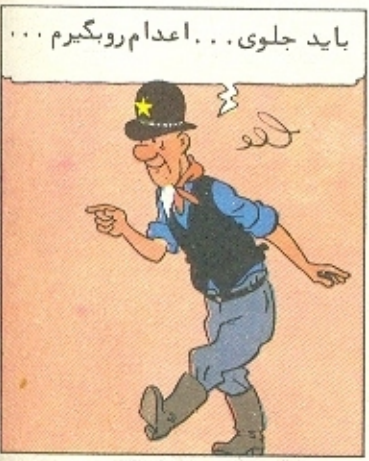
۴۴ سیاهپوست بازداشت شدند . ۱۵۰ گالون آب زوال که بمصرف ساختن شامیانی تقلبی رسیده بود . بدست پلیس افتاد ۲۹۰ پلیس در بیمارستان بستری شدند ...



و اکنون اخبار دیروز : طبق اظهار پروفسور و . . . لو ، سرپرست اداره آمار : ۲۴ بانک بسته شده ، ۲۴ بانکدار دستگیر شدند ، ۳۵ بچه ربوده شدند ...



در همین هنگام ...



باید جلوی ... اعدام رو بگیریم ...



باید عجله کنم ! ... این ویسکی واقعا "تایه" برم ! ... باید عجله کنم ...

یه گیلان دیگه : این بمن نیرو میده ...



یه بیگناه اعدام بشه ... یه گیلان دیگه بزنم ، این آخریه ... تازه اینجا ، من تنها کسی هستم که خبر دارم اون بیچاره بیگناهه ...



باید حتما نجاتش داد ! ... در اینصورت نمیکن که کلانتر گذاشته ...



خوب ، حاضری ؟ ..



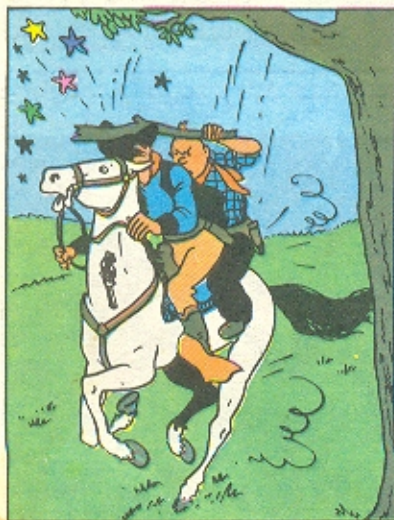
اطلاعیه
هر کس در حال مستی در معابر
زندان
جریمه
ضبط اموال
سخت گیری شدید
کلانتر

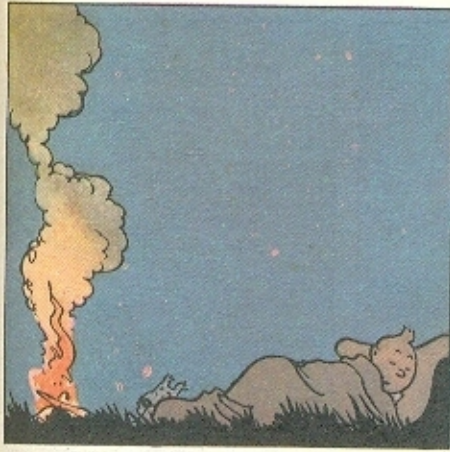


من میگویم که ... هییک ... مجرم بیگناه ! ... را ، راهیک ... رادبو گفت ... که ... این ویسکی ... بیگناهه ...



باید موقع برسم تا ! ... هییک ... یه بیگناه اعدام نشه ... هییک ... نه ... بیگناه اعدام نشه ... چه خنده داره ... اگه من چیزی نمی گفتم ... خوب ، اون ، هییک ... اعدام میشد ! ... هی ! هی ! هی ! هی ! ... هی ! چقدر خنده داره ... هییک ...





شب شده . همینجا اطراق میکنیم ، میلو جان . فردا صبح راه می افتیم .



آفاهه وقت نکرد
آخ بگه!
نجات پیدا کردیم! ...دیگه
دنبالمون نمیان! ...



مگه... مگه چه اتفاقی افتاده؟ ...



ویه آهو! ... از کی تا حالا
آهوها در تعقیب شیرها
هستن؟ ...



یه شیر! ...



نباید وقت روز دست بدیم! ... فرار کنیم! ...



این دشت آتش گرفته! ...



زود باش میلو! ...



وای! ... آتش ما نزدیک شده ...





بله، آقا تن تن، واقعا ایندفعهرو شانس آوردیم! ...



می بینی، میلو جان؟ خوب نجات یافتیم! ...
... پف ...



به محض رسیدن، باید تعقیب رو شروع کنیم.

چوک! چوک! ...



می بینی؟ اونهاش! ... حالا باید این خطرو بگیریم و به نزدیکترین ایستگاه برسیم.
مثل اینکه باز هوس قطار بازی بسرت زده، ها؟



بگمانم بزودی به راه آهن برسیم! ...



نخیر، اشتباه نمیکنم. یکی میخواد قطار روز خط خارج کنه! ...
ماقبلا هم اینجا بودیم ...



آخ! آخ! یه الوار روی خط افتاده! ... اونم درست سرپیچ! ... حتما قصد سوئی توکاره! ...



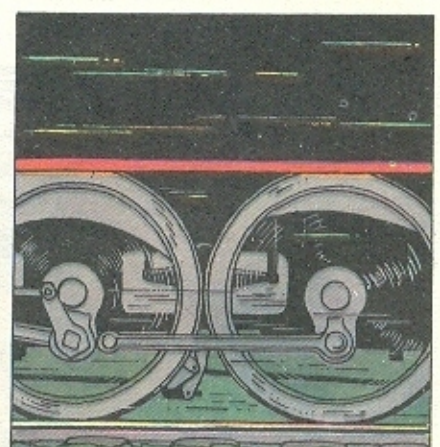
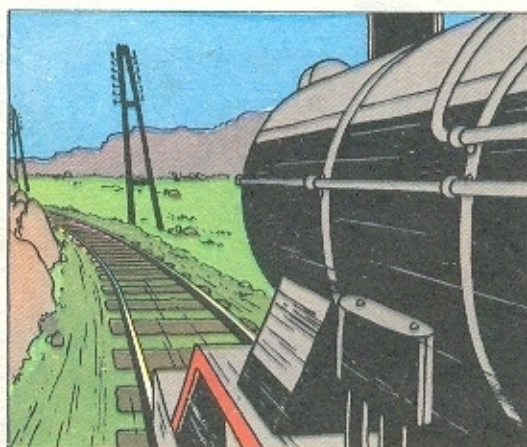
البته کار آسونی نیست، اما سعی خودمون رو می کنیم! ...

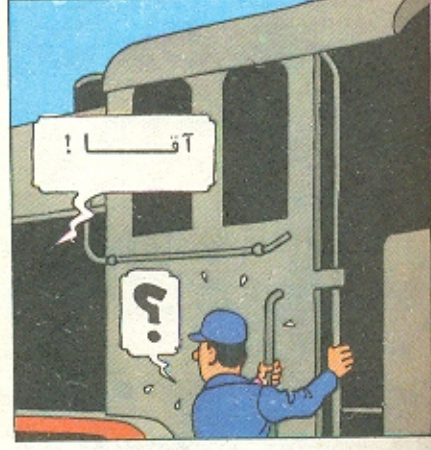
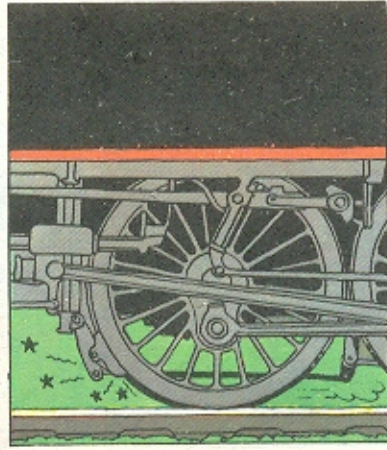


به، به آفازاده! ... چه اتفاق چالیبی! ... ایشون دوست عزیزم، آقای تن تن هستن! ... عجب جایی بهم برخوردیم، هان! ... مطمئنم که دنبال من میگشتی، مگه نه؟



عجیبه... کسی پیدااش نیست ...





اون بالا به کلبه است! ... تکه همین پاشه؟ ...
جای مطمئنه. مثل آشیانه عقاب ...



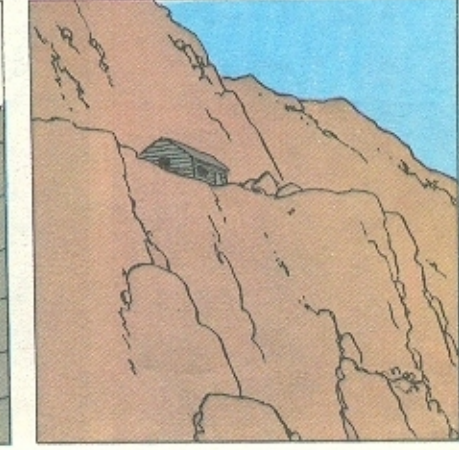
ای وای جاده داره کوهستانی میشه ...



اگه بابی اسمایلز منو دوباره ببینه. حتما
خیلی خوشحال میشه!



ها! ها! خودشه! ... رد منو
پیدا کرده! ... خوب، چه
بهر



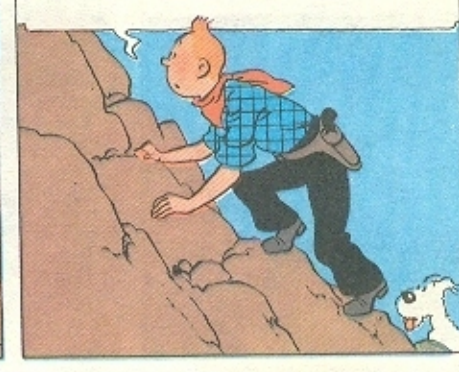
خوب! ... تقریبا "رسیده" ... دوست
عزیز، حالا تفریح خوبی میکنیم ...



میدونی، تن تن؟ این یه ورزش خوبیه ...

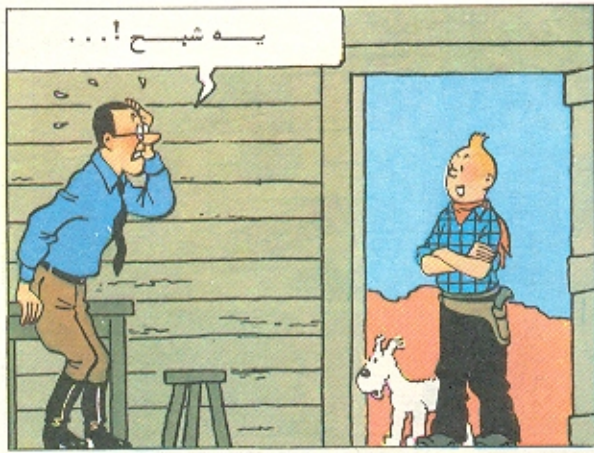


این سفر، تا حالا کوهنوردی نکرده
بودیم، میلو!



بله! جناب تن تن! ... دیگه هیچکی حتی
اسم ترو هم نمی شنوه ...





یه شیخ! ...!



سلامتی خودت! ...!



حالا سلامتی تو آقای تن تن عزیز! ...!



مجبور شدم از دینامیت استفاده کنم، اما ارزش را داشت! دیگه خستهام کرده بود! ...!



باشه! امارنده بودن زیاد طول نمکشه! ...!



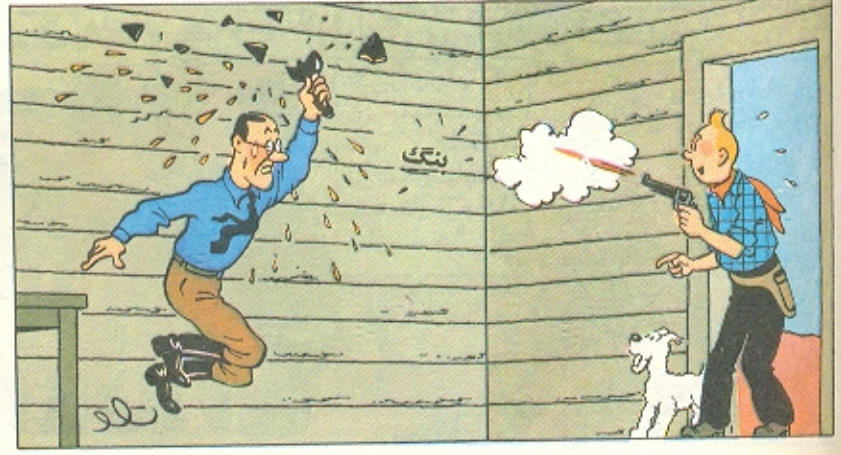
... اما هنوز زنده‌ام! ...



اگه لای صخره چایی نبود که قایم بشم، حتما "حالا یه شیخ بودم ..."



آقای اسمایلز، حالا نظرتون چیه؟



بیا تو! ...!



سه روز بعد، در شیکاگو ...

الو... بله... من رئیس پلیس هستم، بله... بله... هنوز خبری از تن تن بدست نیامده؟... دو ماهه هیچ ردی ازش نیست؟... خیلی ناراحت کننده‌است! ... بله...

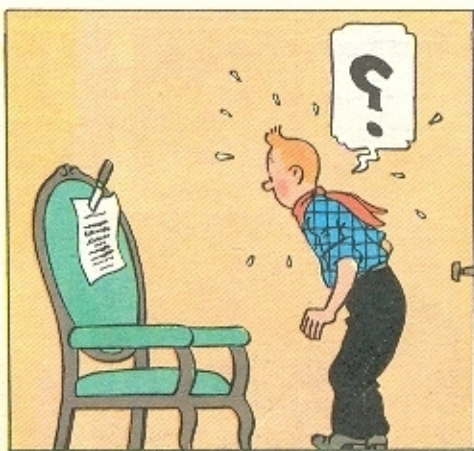


باور کن، بهتره تسلیم بشی! همونطور که دیدی، من تا آخر دنبال هدقم میرم.

اگه نگوین بخوری، تکه پاره‌ات می‌کنم!



تا... ۵۰۰۰ دلار بپردازید سنگان
را نخواهید دید. اگر حاضرید
پول را بپردازید، دستمال
سفیدی جلوی پنجره بگذارید.
اگر پیشنهاد را رد کنید، سنگان
را هرگز نخواهید دید...



آقای رئیس پلیس... به صندوق واسه شما آوردیم، خیلی هم سنگینه.

نوش چی هست؟ ...

آقای تن تن، من رئیس ورلد موزیک هال هستم. با حقوق هفته‌ای ۱۰۰۰ دلار شما را استخدام میکنم. اینم به چک ۵۰۰۰ دلاری واسه خرجهای اولیه تون.

روز بعد ...

همینجا آروم بشین، میلو جان. میرم سری به رئیس پلیس بزنم. زود برمیگردم!

باشه.

الو، آژانس خبری... من رئیس پلیس میتونید خبر بدید که بابی اسمایلز کانگستر معروف، بعد از هفته‌ها تعقیب، توسط تن تن، همون خبرنگار جوان، دستگیر شده. بابی اسمایلز رو بسته بندی شده بایست واسم فرستاده... پله، پله، پله، میتونید همینطور خبر بدید...

از طرف پارامونت میایم. واسه بازی توپه فیلم پر زدو خورد حاضریم استخدامتون کنیم!

هفته‌ای ۵۰۰۰ دلار!

آقای تن تن، جنرال برود کاستینگ کورپوریشن از من خواسته به اطلاعاتتون برسونم که اگه از اردیوش صحبت کنید، هفته‌ای ۲۰۰۰ دلار بشما میده.

۱۰۰۰ دلار برای چاپ عکس
میلوروی جعبه بیسکویت
برای سگها... باشعار...
"از این بیسکویتها مصرف
کنید تا مثل من چابک
باشید"



بفرمائید تو! ...

تف تف تف تف



چکار کنم؟ چکار کنم؟ ... اگه قبول نکنم، میلو رو میکش! از طرف دیگه، هرگز حاضر نیستم تسلیم تهدید این و اون بشم! ... پس؟ چکار کنم، خدای من، چکار کنم؟ ...



الو... الو... دفتر هتل... من تن تن! ... بله ... میلو، سگ منو دزدیدن! ... نذارید کسی بیرون بره ... چی؟ ... به کارگاه ... باشه ...



پله! ... سگتون خوابیده بود، یکی وارد شده و با کلروفورم بیهوشش کرده و گذاشته توی کیف. سن دزد سی و سه سال و شش هفته، انگلیسی رو با لهجه اسکیموئی حرف میزنه، سیگار پیپر دلار میکشه، لباس زیرش فلانله و کفش جورابش هم از همون رنگه. روی کتف چپش خال داره و با همین علامت هم شناخته میشه.



اجازه میدید کارمو شروع کنم؟ ...



تن تن شما هستید... خوب! ... سگ شمارو دزدیدن. پول میخوان، شما چارتر دید شدید. هان؟ اینطور نیست؟ ... میبینید هیچی از من مخفی نمی مونه ... خودمو معرفی میکنم. مایک ماک آدام، کارگاه هتل.

خوشوقتتم! ...



کارگاهه چه مهارتی داشت! ... یا چه اطمینانی حرف میزد! ... عین شرلوک هلمس! ... منو بگو که خیال میکردم اینچور کارگاهها فقط تو کتابهای پلیسی هستن.



تا به ساعت دیگه بر میگردم! البته با سگتون! ...



کمی هم پای راستش می لنگه، چون وقتی میخواسته پرواز میخچهاش رو بکنه، پاشو مجروح کرده. به چیز دیگه، تو خواب هم خرناس میکشه! ... چهل سال پیش، دزدها پوست سر پدر بزرگش رو کندن، و خودش هم از خوراک سوپ لانه پرستو با سوس مخصوص خوش نمیداد. می بینی پای به بازرسی سطحی چه چیزهایی دستگیرم شده؟ ...



بدبخت! ... پس میرزای منو تو دزدیدی! ...



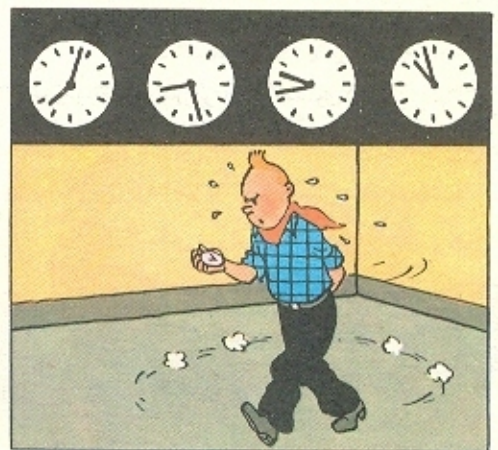
سلام! ایتم سگتون!



بفرمائید!



یکساعت بعد ...







تن تن ،
خبرنگارم ...



اسم چیه؟



همین بی سرو پا بود
رئیس.



شما، آقا کوچولو! ... بله،
شما! ... دنبالم بیائین ...



اینجا بود که اشتباهها "چوب
به سرپاسبان بیچاره خورد .
باید به جستجو ادامه بدم
حتما " به نتیجه میرسم .



این بدشانسی باعث شد که رد دزدای میلو
رو کم کنم . باید باز برم از همون جایی که
گمشون کردم شروع کنم! ...



معذرت میخوام آقای تن تن ، معذرت میخوام که
این قدر شماره اینجا نگاه داشتیم ...



کنسرو
« شوالیه »

سیلورمانت
۱۵ مایل



بله دیدم از اینجا رد شد . بعدگوشه
اون خیابان سوار به اتوموبیل قرمز رنگی
که انگار منتظرش بود شد و اتوموبیل هم
بطرف سیلورمانت رفت .



بخشید آقای پاسبان ، شما مردی رو
ندیدید که کلاه سرش بود و به بسته هم
زیر بغل داشت ؟
حدودیه ساعت
پیش باید از اینجا
رد شده باشه .

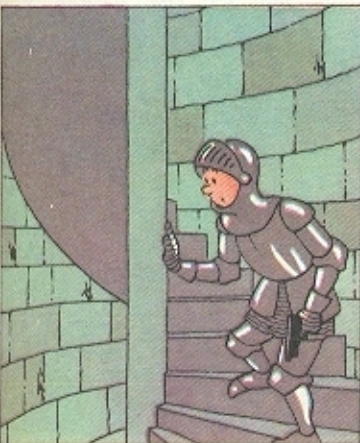
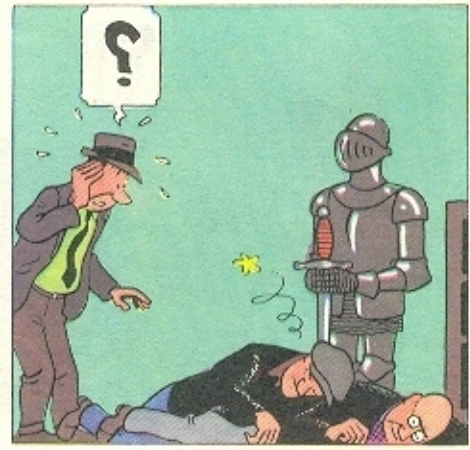
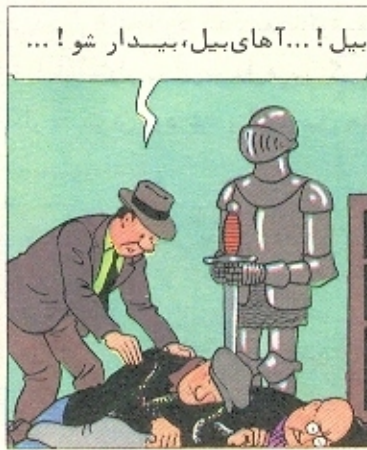
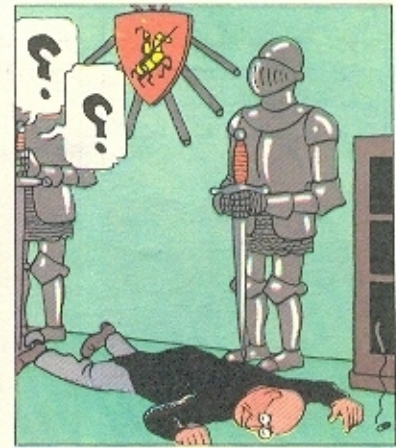
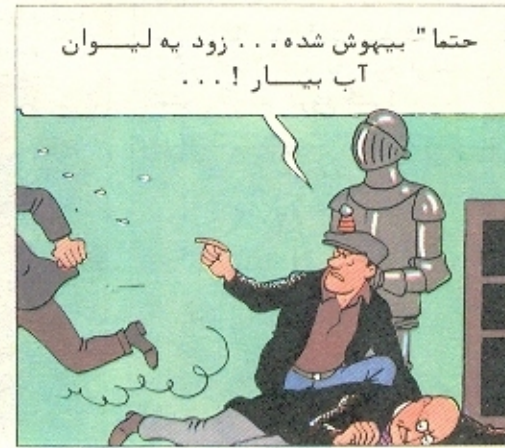
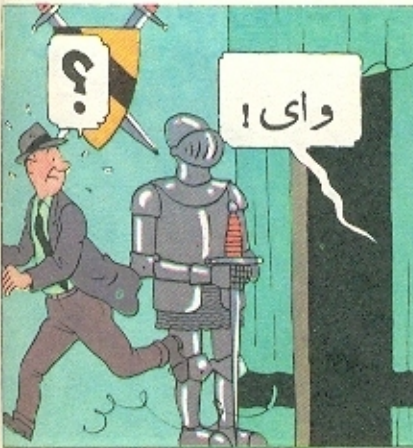
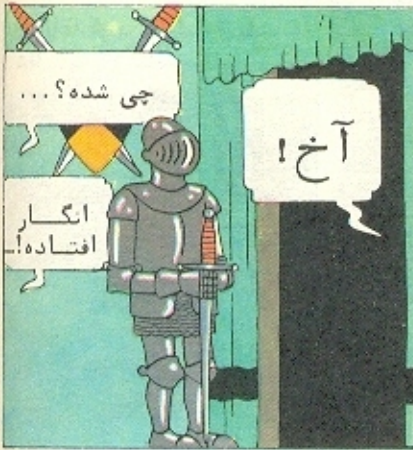


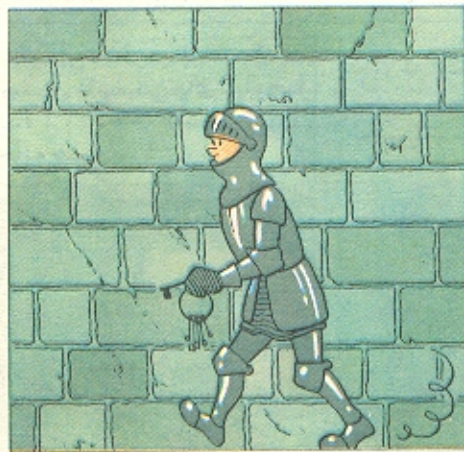
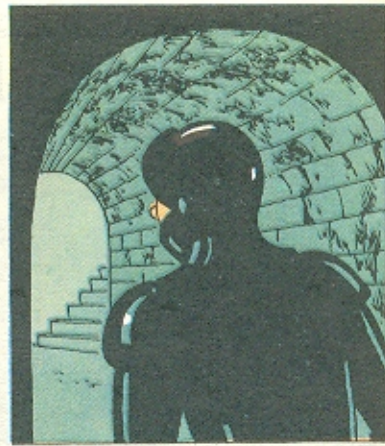
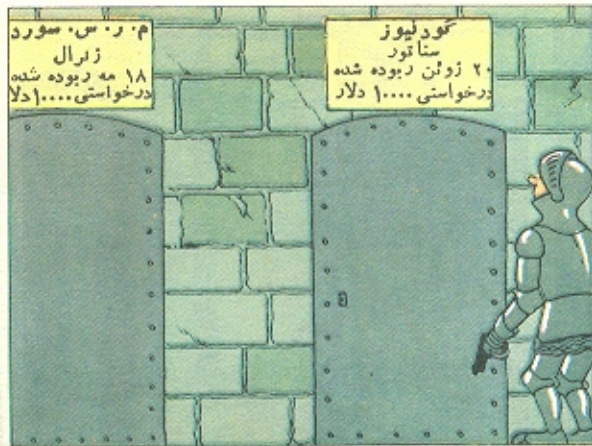
اسرار آمیزه ...

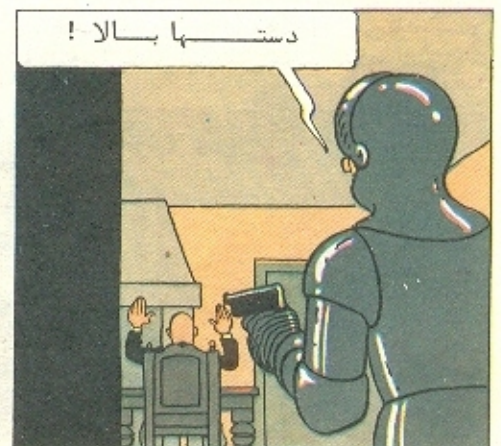
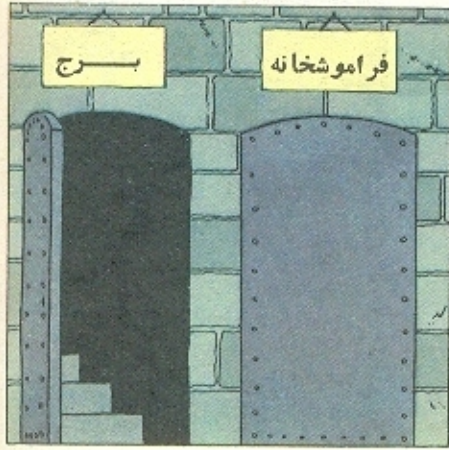


اتوموبیل قرمز! ... رفته تو این باغ ...









روز بعد...

طبق اطلاع واصله، تن تن خبرنگار جوان، موفق شد باند خطرناکی را که اعضایش در آدم دزدی تخصص داشتند کشف کند و آنها را به پلیس تحویل دهد. از آنها اسناد بسیار مهمی بدست آمده است. فقط رئیس باند توانسته است فرار کند و پلیس با تمام قوا در جستجوی اوست...



با تمام قوا در جستجوی بنده اند! ها! ها! ها! باید نشونشون بدم که اصلا "داخل آدمشون هم نمیدونم! ... باید بدونند که ما من همیشه طرف شد! ... الو! ... تام! ... بله... خودم هستم... هنوزم پیش اسلیفت هستی! ..."

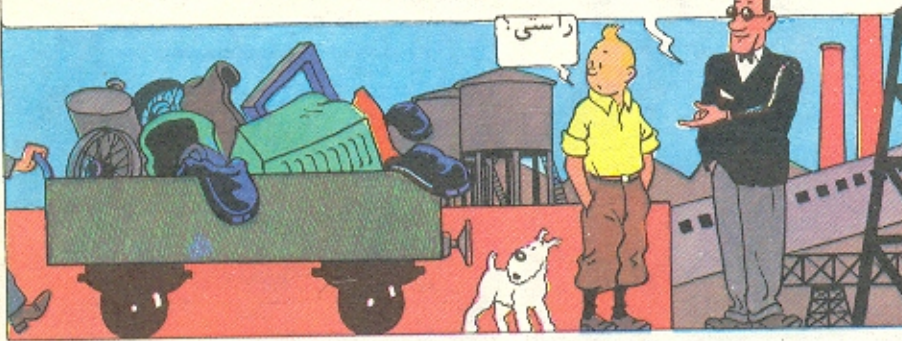


روز بعد...

دعوتنامه خصوصی

کارخانه اسلیفت افتخار دارد از آقای تن تن دعوت کند تا از کارخانه جدیدشان بازدید بعمل آورند.

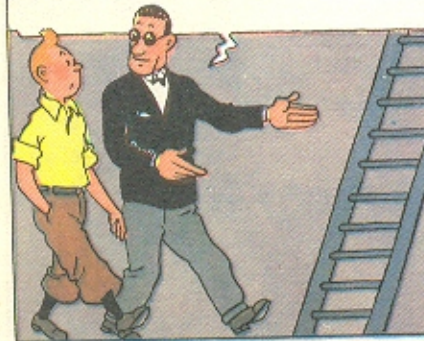
بله، کارخانه های اتومبیل سازی ماشین های قراضه شونو برای ما میفرستن و ما از این آهن قراضه ها چبکسرو میسازیم. از طرف دیگر نمایندگی های این شرکت از سراسر جهان چبکسروهای خالی میفرستند، و ما از این چبکها آهن ورق میسازیم و به کارخانه های اتومبیل سازی در سطح بین المللی عرضه میکنیم.



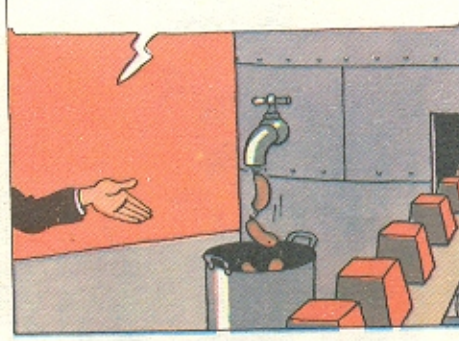
و! به دعوتنامه! از کارخانه کنسرو سازی اسلیفت؟ باید خیلی جالب باشه. حتماً سری میزنم.



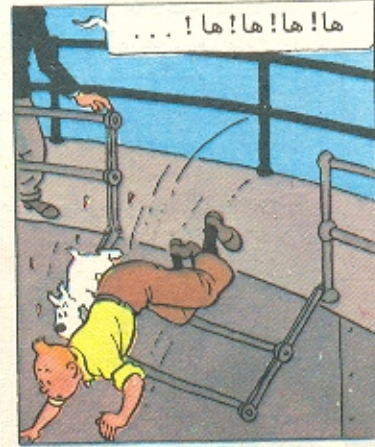
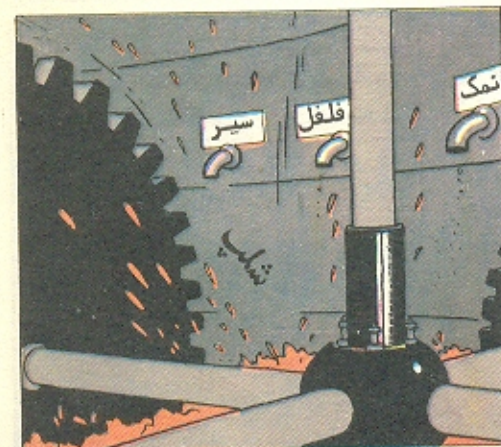
حالا اگه ما بلید طرز کار ماشینی رو ببینید، خواهش میکنم از اینطرف تشریف بیاورید.



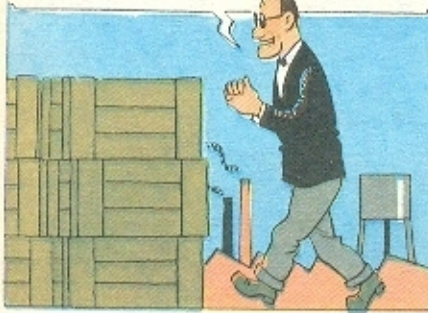
و از اونطرف، بشکل سوسیس و کالباس و چیزهای دیگه خارج میشن... کاملاً خودکاره.



این دستگاه عظیم رومی ببینید؟ گاوها با دستگاه خودکار، پشت سر هم از اینطرف وارد میشن...



با ایتهمه اگه روسای کارخونه
بفهمن چه آشغالایی قاطی
کنسروهاشون میشه...



الو؟ بفرائید... الو؟... بله... تام... درست
شد... خیلی خوبه!... عالی!... سوسیس
شد... تو پسر فوق العاده‌ای هستی!...
چی؟... ۵۰۰۰ دلار؟... باشه، بهت میدم...



ها! ها! ها! هیچ خیال
نمیکردم به خیرنگار
اینقدر ساده باشه!
... رئیس خیلی
خوشحال میشه!...



پس تن تن چی؟... خدای من!
امیدوارم اعتصاب خیلی زود
شروع نشده باشه!... رئیس
چی میگه؟...



چه خبره؟... اعتصاب کردیم... مدیریت،
قیمت مواد اولیه رو که از ما میخریده و
باهاش گوشت خرگوش درست میکرده
پائین آورده. حالا میفهمید چه
خبره...



هیچ معلوم هست اینجا چه غلطی میکنید؟...
یعنی هیچ کاری ندارید؟... اصلا کی بهتون
اجازه داده ماشین هارو از کار بندازین؟...
نمیفهمم، اینجا چه خبره؟...



... باور کنید، آقای تن تن، از حادثه‌ای که
افتاد خیلی معذرت میخوام. این باعث شد
که راجع به کارخانه ما فکرای بدی بکنید.



وای! خدای من! چه سعادت که شمارو
صحیح و سالم میبینم!... من فوری
همه ماشینها رواز کار انداختم. واقعا
حادثه وحشتناکی بود. چه
گذشت...



شکر خدا! ما چیزیمون نشده!... اگه
ماشین بموقع از کار نمی افتاد، ما حالا یا
سوسیس بودیم یا کالباس!...



تو به احمقی!... آدم نباید چنین موقعیتی رو
از دست بده... باشه! از این بعد دیگه روت
حساب نمیکنم... اسلیفت... کافیه! راجع به
۵۰۰۰ دلار هم دیگه بهتره حرفی نزنن...



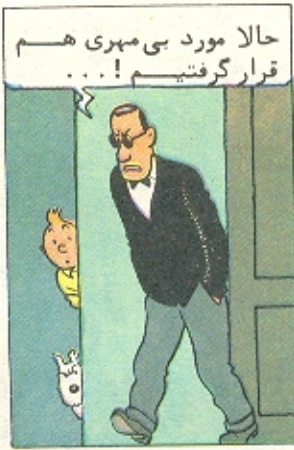
الو!... الو!... بله، خودم رئیس...
من... باید از نو شروع کنیم!... موقعی
که بشما تلفن میکردم، توی کارخونه
اعتصاب شد و همه ماشینها از کار
افتادن!... بله، متأسفانه صحیح و
سالمه!... چکار میتونستم بکنم؟... من...



این ماجرا بنظرم بی دلیل نیما... حتما"
زیرکاسه نیم کاسه‌ای هست. دعوتنامه،
اون آقای خوش سروزبون، اون حادثه!



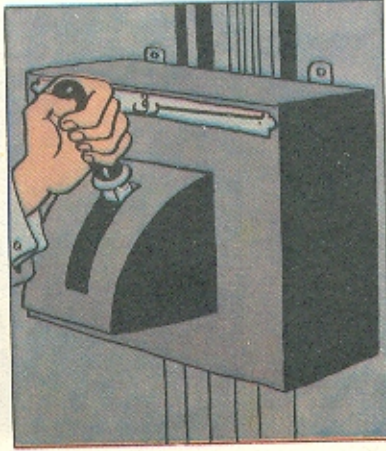
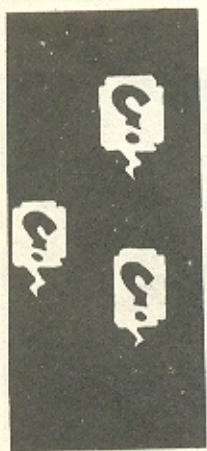
آره، یارو قیافه بدی هم
داشت.







... و من جامم را به افتخار این قهرمان جوان و فروتنی که بدون وحشت و با شهامتی قابل ستایش توانسته است در مدتی چنین اندک گانگسترها را به هراس بیندازد بلند میکنم ...



باور کنید خانمها و آقایان که از این سفر کوتاهم به آمریکا خاطراتی فراموش نشدنی سوقات خواهم برد و با تمام قلبم بشما میگم که ...





آقا، اونجا نگاه کنید! ... برق رو قطع کردن! ...!



خدایا! خدایا! اینجا چه خبره؟ ...

خونسرد باشید! ...
خونسرد باشید! ...

آرام باشید! ... ظاهراً فقط فیوز پریده ...



کمک! ... بدادم برسید! ...!

عوعو!
عوعو!



خیلی ازتون متشکرم که فوری بکمک مون اومدید ... موضوع از اینفراره کسه: مهمون ما تن تن ...

کافیه! من فوری سگشو شناختم ...



الو؟... الو؟... پلیس؟ ...
تن تن رو ربودن! ...
فوری ماهرترین کارآگاهتون رو بفرستید ...



غیر قابل تحمله! ...

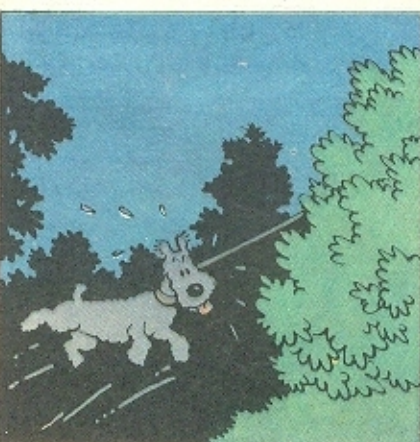
خارق العاده است آقایون! تن تن ناپدید شده! ...!



با اینهمه، توی این تاریکی، اوضاع چندان هم مطمئن کننده نیست... نمیدونم آگه ...



آگه صحیح و سالم تحویلش بدید، ۵۰۰۰ دلار بهتون میدم! ...
با هدایت سگش تا به ساعت دیگه خودش رو آزاد و جنایتکارهارو هم تحویل قانون میدم! ...!



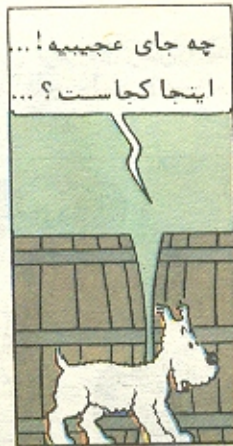
... بهر حال، باید به کاری کرد! الان وقتش نیست که بخوام ...

بوی عجیبی میاد!



سلام میلو جان! اقرار میکنم که امید بیدار تو نداشتم ...

تن تن عزیزم ...



چه جای عجیبیه! ... اینجا کجاست؟ ...



ببینم ، سام ، دستورات من اجرا شده؟ ...

بله ارباب هالتری که خواسته بودید آماده است .



ها! ها! ها! ... سلام! حالتون چطوریه، آقای تن تن؟



مواظب باش! یکی داره میاد! ...



سگ لعنتیات هم باهات میاد . شاید بتونه کمکی بهت بکنه ... ها! ها! ها!



نه، نه، باید شناکنی! ... بله! ها! ها! ها! مسخره است، نه؟ ... این دریاچه رو میبینی؟ ... زیرش دریاچه میشیگانه ... حالا فهمیدی؟ ... ها! ها! ها! دوازده متر عمقشه! ... میخوایم ببینیم چطوری رو آب می مویی! البته تو ... و این هالتر ...



دوست عزیز، این هالتر رو که میبینی، میخوام به پاهای خوشگلت ببندم! ... البته راه رفتن با این چندان آسان نیست! ها! ها! ها! مقصود ما هم راه رفتن تو نیست، ها! ها! ها!



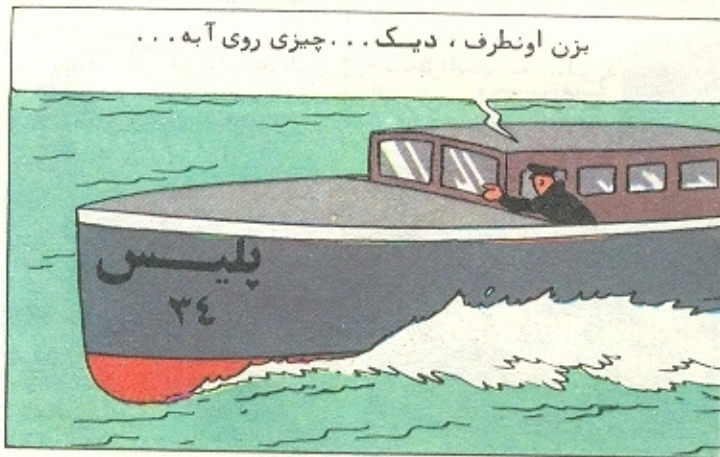
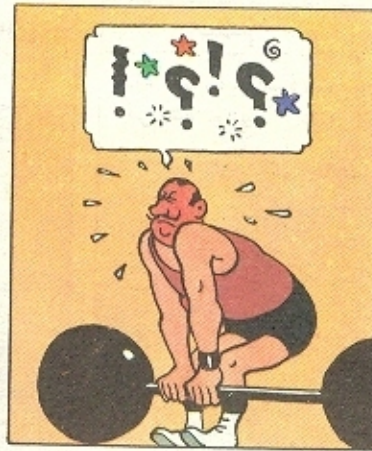
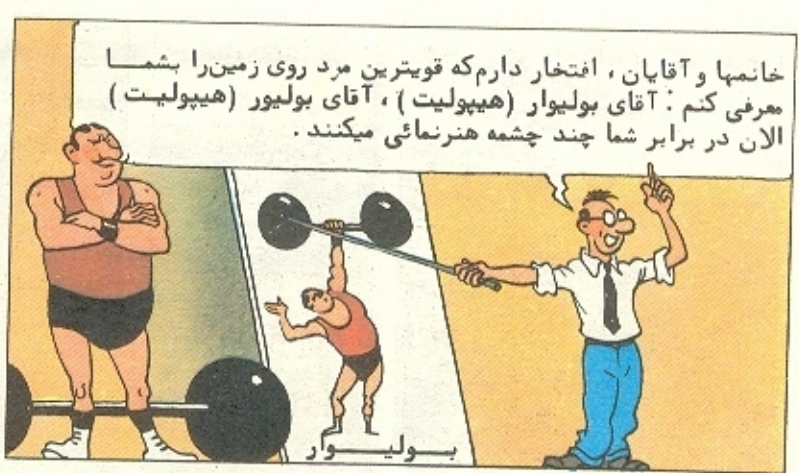
نامه ام رو به اعضای انجمن اینطوری مسموم کن . تصدیق میکنیم که در برابر چشمان ما ، تن تن خبرنگار در حالیکه وزنه ای به سنگینی ۱۰۰ کیلو به پاهاش بسته شده بود به دریاچه میشیگان انداخته شد . این نامه رو در ۱۰۰۰۰۰ نسخه تهیه کنید! ...



سفر بخیر! ...



خدا حافظ میلو! ... ترو ترک نمیکنم تن تن!





تن تن ، عجله کن !... وقتو از دست نده...
به دقیقه، میلو، الان اومدم!



!?



اما !... مثل اینکه ترو میشناسم !... توتن تن نیستی؟... خوب ، دوست من ، بد شانسی آوردی چونکه : گرچه روی فایق نوشته شده پلیس ، اما ما اعضای همون بانندی هستیم که ترو انداخته تو آب !...
!



مواظب باش ! بقیه هم سرازیر شدن ...



تودو
تودو
تودو



بذار بیان !... حساب همشونو میرسم !...

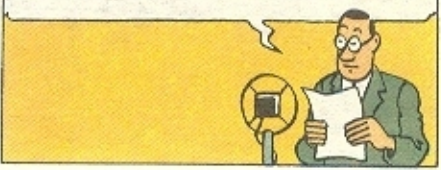


... و سعی کن کلک نرنی . چهار چشمی مواظبتم !...
ناکس ، عین هرکوله !...



!?
خوب ، آقای فایق ران !... دلت چی میخواد ؟ مارو به نزدیکترین ایستگاه پلیس میبری... یا ترجیح میدی با این بکوبم تو مخت ؟...
!?

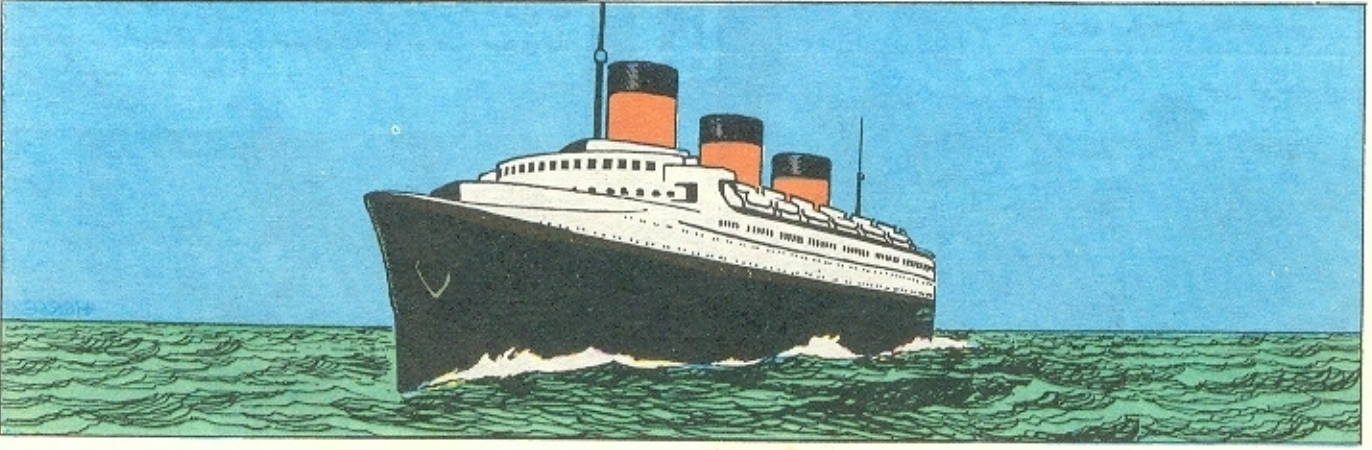
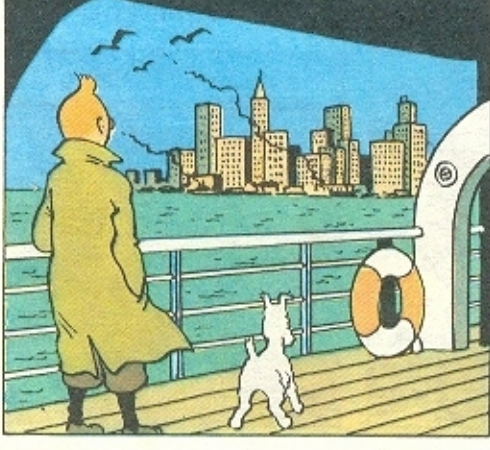
یک حادثه دیگری در ماجرای تن تن بوقوع پیوست. این خبرنگار معروف و دوست داشتنی چند روز پیش در ضیافتی که بافتخارش داده شده بود، بطور مرموزی ناپدید گردید. اینک باکمال خوشحالی، با اطلاع شنوندگان عزیز می‌رسانیم که تن تن بمیان ما بازگشته و موجب دستگیر شدن اعضای سندیکای دزدهای شیکاگو در مرکز کارشان شده. ۳۵۵ نفر دستگیر شده‌اند. اسناد تازه‌ای بدست آمده که سبب دستگیر شدن افراد دیگری از این باند خطرناک خواهد شد. این حادثه شهر شیکاگو را از افراد ناباب پاک خواهد کرد. آقای تن تن ضمن اطلاعاتی که به مطبوعات دادند گفتند: گانگسترها با او دشمنی سرسختانه‌ای داشتند و بخاطر مبارزه جسورانه‌اش که با آنان میکرد، چندین بار نزدیک بود کشته شود. امروز، بالاخره، او پیروز شده است. اطمینان داریم که تمام آمریکا از این خبرنگار سرشناس و شجاع، و سگ وفادارش، میلو، که توانستند سرانجام گانگسترهای شیکاگو را بزانو در آورند، سپاسگزارند! ...

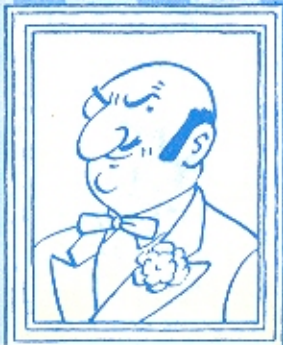
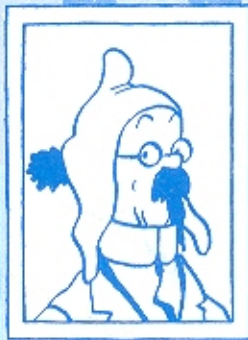
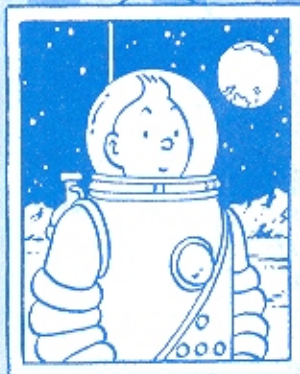
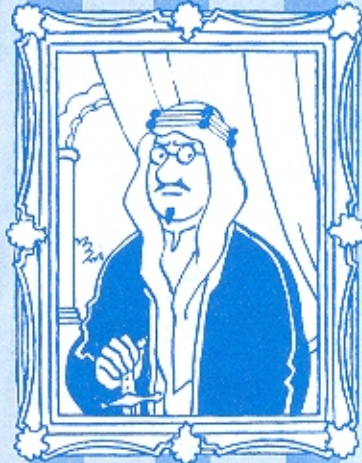


زننده باد تن تن و میلو

و پس از ضیافت‌هایی چند، تن تن سوار کشتی میشود تا به اروپا برگردد...

خیلی حیف شد... تازه داشتم به این کشور عادت میکردم...





دوره کامل ماجراهای «تن و تن و میلو» را بصورت کتابهای
مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

هفت سوی بلورین	جزیره سیاه
معبد آفتاب	هدف کره ماه
آن تن در سرزمین طلای سیاه	روی ماه قدم گذاشتیم
ماجرای «تورنسل»	اسرار اسب شاخدار
انبار ذغال سنگ	تن در کنگو
تن در آبت	سیگارهای فرعون
جواهرات «کاستافیور»	گل آبی
گنجهای «راکم»	گوش کنده شده
ستاره اسرار آمیز	عصای اسرار آمیز
تن در آمریکا	خرچنگ پنجه طلانی

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه های
«تن و تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه ها، مجموعه ای
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال: صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۲۰۰ ریال

